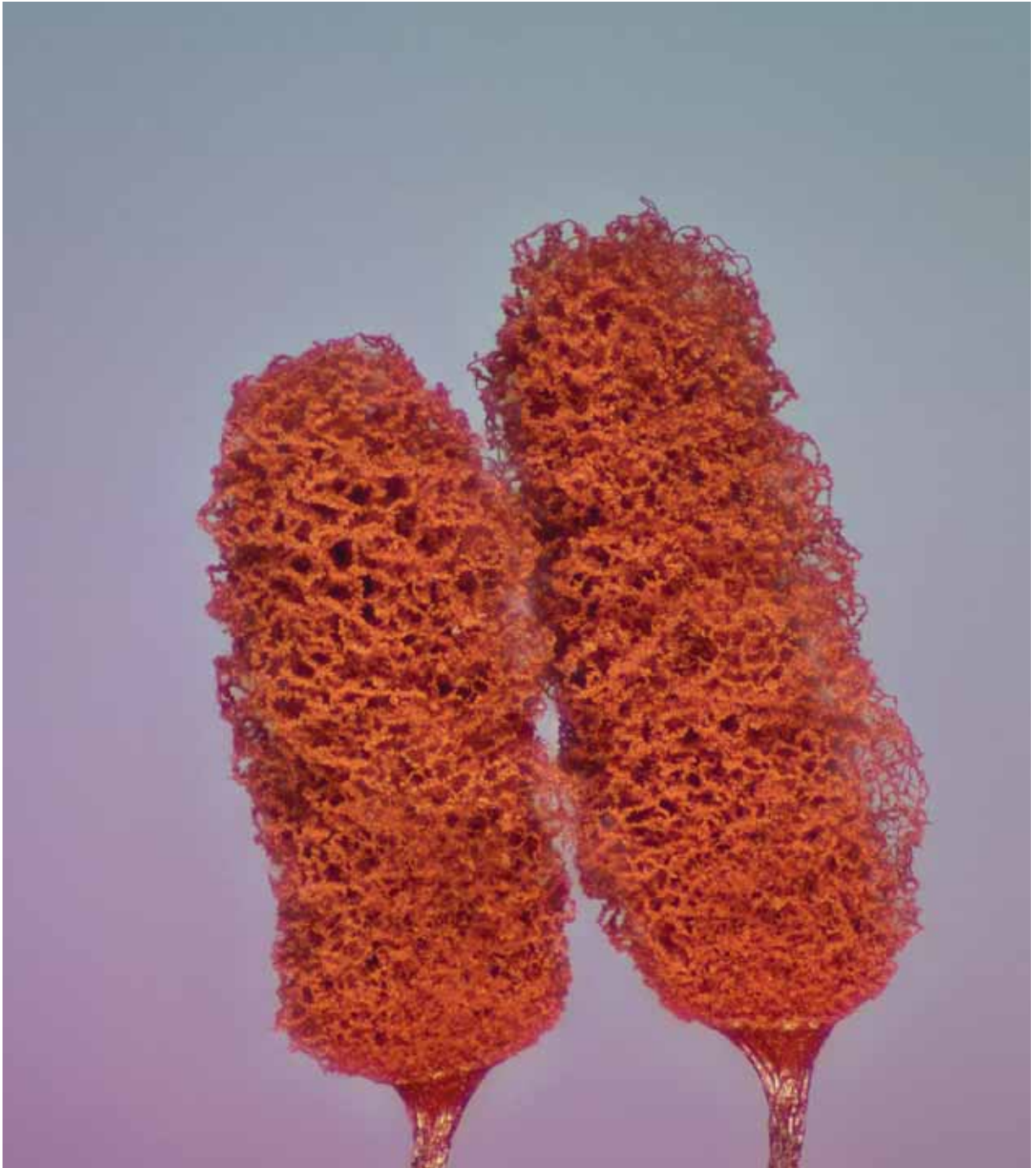


رشد ۵ جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و چهارم | بهمن ماه ۱۳۹۷
شماره بی دربی ۲۸۸ | ۴۸ صفحه
۱۵۰۰۰ ریال



وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
و هم وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست.
سوره یونس، آیه ۶۱.



پفک دسته‌دار؟ دو درخت پاییزی؟ یا کپک؟!

کپک عنوانی کلی است که به همه گونه‌های قارچ‌های ذره‌بینی که به صورت رشته‌های چندسلولی رشد می‌کنند اطلاق می‌شود؛ اما کپک لجن که قبلاً گونه‌ای از قارچ‌ها شناخته می‌شد، به ارگانیزم‌های یوکاریوتی گفته می‌شود که هم می‌توانند به صورت سلول‌های مجزا از هم زندگی کنند و هم می‌توانند به هم بپیوندند تا ساختارهای چندسلولی با قابلیت تولیدمثل ایجاد کنند.

عکسی را که می‌بینید، خوزه آلمودووار از کپک لجن گرفته است. این عکس در سال ۲۰۱۶ در مسابقه دنیای کوچک نیکون، بهترین عکس از نظر آرای مردمی شناخته شد.



گوی و میدان

مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر موسوی، شاهده شفیعی، سیدکمال شهبانو، احمد عربلو، کاظم طلائی، شکوه قاسم‌نیا، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یوسف‌زاده

دبیر مجله: سیدامیر موسوی
دستیار دبیر: اشرف‌سادات کلای
طراح گرافیک: وحید حقی
ویراستار: ریحانه کلهر
طراح جلد: مرتضی آذرخیل
عکاس جلد: فرهاد سلیمانی

ایران شگفت انگیز



شمارگان: ۷۰۰۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست
نشانی دفتر مجله:
تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶ - ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶
پيامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی
۰۲۱۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
javan.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۲۳۰۸

هنرستان

رشد فکری



چراغ راهنما

نقشه راه



پیشنهادهای ویژه سرآشپز

★ **آشنایی با رمان‌های ایرانی:** اگر اهل داستان و رمان هستید، بروید به صفحه ۱۵ و از باتوق ادبیات این ماه لذت ببرید. خانم فرجادامین، این شماره رمانی از محمدرضا بایرامی را زیر ذره‌بین قرار داده‌است.

★ **آنلاین... دو نفوز:** این شماره تاریخچه و شیوه کار تاکسی‌های اینترنتی را بررسی کرده‌ایم. صفحه را بخوانید و به این فکر کنید که شما چه کسب و کار تازه‌ای می‌توانید ابداع کنید.

★ **رشته حقوق روی میز هیئت منصفه:** خانم صنعتگران این بار به سراغ رشته حقوق رفته‌است. بروید به صفحه ۳۴ و اطلاعاتتان را درباره این رشته پُرطرفدار تکمیل کنید.

★ **بسته ویژه طنز:** یک تشکر ویژه و دونونه از روح‌الله احمدی و تیم درجه یکش که برای این شماره هم مطالب ویژه‌ای آماده کرده‌اند. قبول ندارید؟ صاف بروید به صفحه ۳۹ و خودتان قضاوت کنید.

همه برای ایران

حتماً شما هم هر روز با آدم‌هایی روبه‌رو می‌شوید که از زمین و زمان شکایت دارند. به‌طور خاص منظورم گلابه‌هایی است که به وضعیت کشورمان مربوط است. از گرانی و فسادهای اقتصادی بگریزید، تا گسترش آقازادگی و پارتی‌بازی و...

بیشتر این گلابه‌ها بجا هستند. واقعاً نمی‌شود منکرشان شد. اما مسئله این است که خب چه‌کار کنیم؟ ایران مجموعه‌ای است هشتادمیلیونی متشکل از خود ما. بهتر نیست به‌جای غرزدن، همه دست‌به‌کار شویم و هر کداممان قدمی برای اصلاح مشکلات جامعه برداریم؟

درباره مشکلات موجود در ایران حرف‌های زیادی گفته می‌شود؛ اما نباید اغراق کنیم. بهترین راه برای اینکه وضعیت را ببینیم، رجوع به داده‌های دقیق بین‌المللی است. مثلاً دو شاخص مهم و اساسی برای سنجش وضعیت کشورها، درآمد سرانه و امید زندگی است. درآمد سرانه، کل درآمدهای کشور تقسیم بر جمعیت است و امید زندگی همان طول عمر میانگین در کشور است که سطح کلی سلامت را نشان می‌دهد. طبق آخرین داده‌های بانک جهانی، ایران در شاخص درآمد سرانه، رتبه شصت و یکم را بین بیش از ۱۸۰ کشور با اطلاعات ثبت‌شده، دارد.

در امید زندگی نیز، طبق آخرین داده‌های سازمان بهداشت جهانی، ایران در میان بیش از ۲۰۰ کشور، هفتادوششم است؛ یعنی در این دو شاخص اصلی، از دوسوم کشورهای جهان بهتریم و از یک‌سوم آن‌ها بدتر. وضعیتی متوسط؛ نه خیلی فوق‌العاده و نه خیلی افتضاح. این واقعیت ماست. اما مسئله این است که وطن مانند هتل اقامتی نیست که به‌خاطر خدمات نامناسب، آن را عوض کنیم. وطن چیزی است شبیه به پدر و مادر. تعویض کردنی و تغییرپذیر نیست؛ بلکه باید زیبایی‌های آن را ببینیم و بکوشیم که مشکلاتش را کم و کمتر کنیم.

رئیس‌جمهور معروف آمریکا، کِنِدی، روزگاری خطاب به هم‌میهنانش گفته بود: «پرسید کشورتان برای شما چه خواهد کرد، بگویند شما برای کشورتان چه کار می‌توانید انجام دهید؟» راستی ما برای میهنمان چه کار می‌توانیم بکنیم؟

سیدامیر موسوی



باتوق ادبیات

نشانه

۱۵

باتوق علم



۲۵

باتوق طنز

۳۹





ساعت خواب

اهمیت خواب در سلامتی

■ مهدی زارعی

تقریباً همه ما می‌دانیم که برای کم کردن وزن، خوردن غذای سالم، پرهیز از خوردن فست‌فودها و نوشیدن آب آشامیدنی به اندازه کافی ضروری است؛ اما فاکتور مهمی که خیلی‌ها فراموش می‌کنند خواب است. می‌خواهید باور کنید یا نکنید، خواب یکی از فاکتورهای مهم برای داشتن وزن مناسب است. اگر دوست دارید وزنتان ایدئال باشد، یا اگر می‌خواهید به آمادگی جسمانی دل‌خواهتان برسید، خواب کافی و باکیفیت شما را زودتر به وضعیت مناسب می‌رساند.

۳۵ درصد اتفاقی نیست!

تحقیقات به‌دست‌آمده از مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها نشان داده است که بیش از ۳۵ درصد از مردم، از خواب کافی محروم‌اند. جالب است بدانید که چنین آماري با درصد افراد چاق برابر است و این درصد مشترک، تصادفی نیست. به همین علت است که حتی اگر «کمتر بخورید و بیشتر ورزش کنید»، ممکن است در صورت فراموش کردن خواب کافی، از رسیدن به وزن ایدئالتان محروم بمانید.

اهمیت خواب در جذب چربی

در تحقیقی علمی، افراد به دو گروه تقسیم شدند و برنامه‌های خواب متفاوتی به آن‌ها داده شد. در دسته اول که برنامه خواب عادی و منظم داشتند، رسیدن مواد غذایی به اندازه کافی سبب شد که چربی‌های بدن به شکل استاندارد بسوزد و به این ترتیب، بدن نیمی از چربی‌های اضافی را از دست بدهد. اما در گروه دوم، نقرات به‌اندازه کافی نخوابیدند. در نتیجه مقدار چربی سوخته‌شده به نصف کاهش یافت، آن‌هم در حالی که رژیم غذایی مشابهی بین این دو دسته برقرار بود. آمار کلی نشان داد افرادی که خواب کافی ندارند، در مقایسه با بقیه در زمینه چربی‌سوزی، ۵۵ درصد ناموفق‌ترند.

چقدر بخوابیم؟

بهترین مدت‌زمان ممکن، بین هفت تا هشت ساعت خواب در شبانه‌روز است. اگر به هر دلیلی این امکان را ندارید که در طول شب این اندازه بخوابید، سعی کنید میزان باقی‌مانده را در طول روز بخوابید، اما نه بیشتر!

ذخیره غذا به صورت چربی

اگر استراحت کافی نکنید، سطح «کورتیزول» شما افزایش می‌یابد. کورتیزول، هورمونی است که ترشحش، باعث استرس و نگرانی در انسان می‌شود. ترشح کورتیزول بخشی از مغز را فعال می‌کند که دستور می‌دهد غذا مصرف کنید. ترکیب گرلین و کورتیزول سبب می‌شود انسان احساس گرسنگی کند، حتی اگر غذا هم خورده باشد. حالا اگر قبلاً غذا مصرف کرده باشید، چون بدن دیگر به غذای اضافی نیاز ندارد، آن را به صورت چربی ذخیره می‌کند.

کنترل لپتین و گرلین

«گرلین» هورمونی است که ترشح آن باعث می‌شود انسان احساس ضعف کند و گرسنه شود. «لپتین» هم هورمونی است که در سلول‌های چربی تولید می‌شود. لپتین وقتی تولید می‌شود که شکم خالی باشد. اگر انسان تغذیه به موقع داشته باشد، این هورمون‌ها کمتر ترشح می‌شوند. اما خواب نامناسب سبب می‌شود که سرعت ترشح این هورمون‌ها افزایش یابد. اگر انسان در شبانه‌روز کمتر از شش ساعت بخوابد، بخشی از مغز فعال می‌شود که اعلام می‌کند بدن به مواد غذایی نیازمند است. از طرف دیگر، سرعت ترشح لپتین و گرلین بیشتر می‌شود و در نتیجه انسان ناچار است احساس گرسنگی خود را با خوردن غذا برطرف کند. اتفاقی که قطعاً باعث کاهش وزن نمی‌شود!

چگونه بخوابیم؟

فرق نمی‌کند خواب شب باشد یا روز. برای خوابی راحت، بهترین کار استفاده از چند بالش است. افرادی که به پشت می‌خوابند، می‌توانند کوسن کوچکی زیر گودی کمرشان قرار دهند. همچنین گذاشتن بالش کوچک دیگری زیر ران‌ها، باعث حمایت بیشتر از مفاصلشان خواهد شد. اما اگر به پهلو می‌خوابید بهتر است بالشی بین زانوهایتان بگذارید. سعی کنید روی شکمتان نخوابید چون ممکن است به مرور باعث کمردرد و گردن‌درد شود.

خواب نیمروز

خواب نیمروز اثرات فراوانی دارد؛ با برگرداندن وضعیت بدن به حالت ایدئال، استرس را کاهش می‌دهد، حافظه، تمرکز و خلاقیت را بهبود می‌بخشد و کارکرد مغز و اعصاب را دوباره به حالت تعادل درمی‌آورد. از این رو چند دقیقه‌ای استراحت این امکان را فراهم می‌کند تا با شارژ مجدد اندام‌های بدن، به طور مؤثر فعال و پر جنب و جوش بمانید. البته مدت‌زمان خاصی برای خواب نیمروز وجود ندارد و مهم این است که شب چقدر خوابیده‌اید و حالا چه اندازه کمبود خواب دارید. اما برای آنکه سر حال شوید، مدت‌زمان استاندارد خواب نیمروز، بیست دقیقه است. با این حال، اینکه چند دقیقه را به خواب نیمروز اختصاص دهید، مسئله‌ای است که به ویژگی‌های جسمی شما بستگی دارد. ممکن است یک نفر با بیست دقیقه خواب سر حال شود و ممکن است شخص دیگری با سی دقیقه یا حتی یک ساعت.



کوه خواجه؛ چهارراه ادیان

■ نازیلا ناظمی

حدود ۲۰ کیلومتری جنوب غرب شهر تاریخی زابل و در میانه دریاچه هامون، یکی از شگفتی‌های دیدنی، اما کمتر شناخته‌شده ایران، جای خوش کرده است. کوهی با ارتفاع ۶۱۲ متر از سطح دریا، ساخته‌شده از سنگ‌های بازالت آتشفشانی بسیار سخت که قرن‌هاست در مقابل بادهای شدید صحرا و دیگر عوامل فرسایش، قد برافراشته و ایستادگی می‌کند. تنها بلندی دشت هموار سیستان را که کوه خواجه، کوه رستم، کوه موعود و اوشیدا نامیده می‌شود، باید گذرگاه ادیان و چهارراه برخورد فرهنگ‌های گوناگون دانست. در این کوه ذوزنقه‌ای شکل، آثاری از ادیان زرتشتی، مسیحی، اسلام و حتی آیین بودایی وجود دارد. برای همین، این کوه در میان همه ادیان اهمیت دارد.

پیروان زرتشت، از آنجاکه نام این کوه در کتاب اوستا در ارتباط با ظهور منجی زرتشتی، یعنی «سوشیانت» آمده است، احترام بسیار برای این مکان قائل‌اند. اهمیت کوه برای مسیحیان از آن جهت است که بنا بر برخی روایات، سه مغ با سه روحانی که در تعقیب ستاره‌ای نورانی به محل تولد عیسی مسیح علیه السلام رسیدند و پیش از تولد او از وقوع چنین رویداد بزرگی مطلع شده بودند، از فراز همین کوه، آن ستاره نورانی را رصد کرده بودند.

وجود بناهایی اسلامی در دامنه و بر فراز کوه، از دلایل عمده احترام مسلمانان به این مکان است. آرامگاه خواجه غلطان که از مهم‌ترین زیارتگاه‌های زابل است، بر بالای این کوه است. در داخل این آرامگاه، قبری به طول سه متر دیده می‌شود که بنا به نوشته برخی مورخان قدیم، مقبره برادر دانیال نبی است. بزرگی این مقبره از شگفتی‌های کوه و محل سؤالات بسیار است. مقبره خواجه‌مهدی از بزرگان علوی و پیروان حضرت علی علیه السلام که نام کوه نیز برگرفته از آن است، دیگر بنای اسلامی این کوه است. زیارتگاه پیر گندم بریان و محلی به نام «تاق بی‌باد» و تعدادی مقابر گروهی و انفرادی دوره اسلامی نیز از دیگر بناهای دوره اسلامی در این ناحیه است. به غیر از این بناها، باید به بناهای بازمانده از دوران اشکانیان و ساسانیان اشاره کرد. کهن‌دژ، کوه‌زاد، قلعه کافران، قلعه کاخا، کاخ ساسانی و... همگی نشان از قدمت استقرار در کوه خواجه و اهمیت آن در زمان‌های گوناگون دارد.

اما آنچه بیش از پیش نظر پژوهشگران و کاوشگران و باستان‌شناسان را به این مکان جلب کرده است، وجود گچ‌بری‌ها و نقاشی‌های دیواری آن است. امتزاجی از هنر ایران دوران هخامنشی، هنر یونانی و اشکانی و ساسانی، دوره اسلامی و بالاخره هنر بوداییان با رنگ آمیزی‌های حیرت‌انگیز که هریک داستان و حکایتی را نقل می‌کند و در تمام جهان بی‌نظیر است. کوه خواجه در روزگار پربابی هامون، مانند جزیره‌ای دور از دسترس، در میان دریایی متلاطم خودنمایی می‌کرد؛ منظره‌ای که امروز به‌علت کم‌آبی این دریاچه به فراموشی سپرده شده است. کوه خواجه به‌همراه دو اثر تاریخی دیگر این منطقه، یعنی شهر سوخته و دهانه غلامان، برای ثبت در فهرست میراث جهانی به سازمان یونسکو پیشنهاد داده شده است.



بخشی از نقاشی دیواری منتسب به سه مغ مربوط به دوره ساسانی



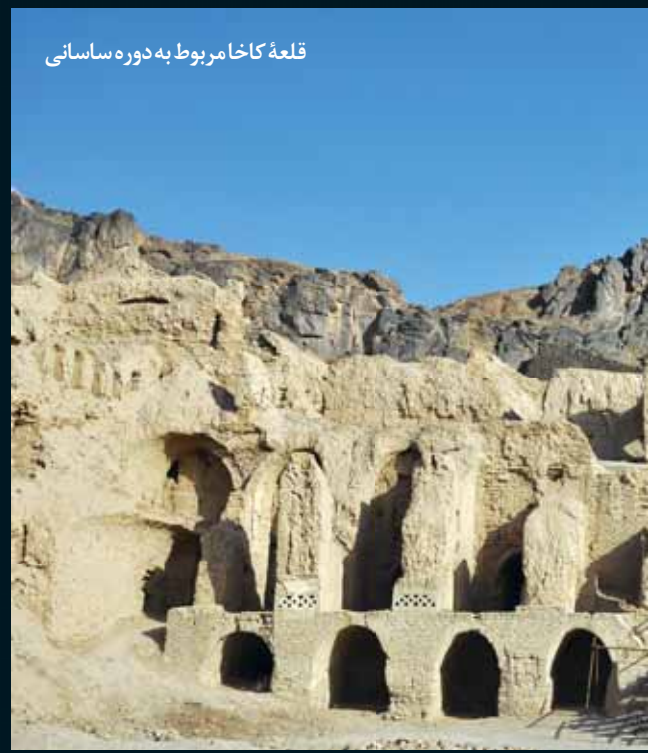
نقاشی دیواری از یک ایزد به سبک یونانی دوران اشکانی



امامزاده خواجه غلطان



دورنمای کوه خواجه



قلعه کاخا مربوط به دوره ساسانی



وسایل مورد نیاز:

بشقاب سفالی / خمیر دورگیر (liner) / رنگ اکریلیک / قلم‌مو / پرگار / سنباده



هنر نقطه کوبی

■ شهرزاد قره آقاجی
نقطه آغازگر خط شد و هنر و خط را از احساسات و عواطف درونی شعله‌ور کرد. تاریخچه دقیق‌تری از این هنر زیبا و پرتطرف‌دار موجود نیست؛ اما این را می‌دانیم که از دهه ۱۹۷۰، معلم هنری در یکی از مدرسه‌های استرالیا، به صورت بومی، این هنر را به کار گرفت. البته در حال حاضر، می‌توان این هنر را در هر گالری نقاشی دید و هنری بومی و سنتی محسوب نمی‌شود. در هنر نقطه‌کوبی، از خمیر دورگیر (liner) ویترا استفاده می‌شود. نقطه کوبی را می‌توان روی سفال، شیشه، بلور و البته پارچه به نمایش گذاشت.



۵. در دایره، به ترتیب نقطه‌هایی یکسان می‌گذاریم.



۱. ابتدا برای برطرف کردن ناهمواری‌های سطح سفالمان، از سنباده استفاده می‌کنیم.



۶. از هر رنگ، برای کشیدن یک دایره و دوخط استفاده می‌کنیم.



۲. سپس با رنگ اکریلیک، سطح سفال را به صورت رفت و برگشتی و منظم رنگ می‌کنیم.



۷. باید توجه کنیم که وقتی یک خط را نقطه‌کوبی کردیم، صبر کنیم تا خشک شود و سپس خط دیگر را شروع کنیم تا مبادا دستمان به نقطه‌های خشک نشده بخورد و نقطه خراب شود.



۳. پس از خشک شدن، طرح خود را که در اینجا ما طرح دایره‌ای را انتخاب کرده‌ایم، با پرگار روی پس زمینه می‌کشیم.



۸. در پایان، برای ضدآب کردن و براق کردن سفال، از اسپری براق‌کننده استفاده می‌کنیم.



۴. طرح از دایره‌های کوچک تا دایره‌های بزرگ تشکیل شده است.



			۱	۱	۳
۳					
۱					
۱	۲				
	۲				
۴					

بخش اول: پازل نونوگرام

پازل نونوگرام یکی از معروف ترین پازل های تک نفره است؛ شاید به این دلیل که قوانین بسیار ساده ای دارد. اما کمی که پیش برویم، فوایدی دید که این پازل، با وجود قوانین بسیار ساده، ممکن است کاملاً چالش برانگیز باشد.

به پازل پایین نگاه کنید و قوانین را بخوانید.

				۱	۱	۳
۳			■	■	■	
۱						■
۱	۲	■		■	■	■
	۲		■	■	■	
۴		■	■	■	■	

برای حل پازل، قرار است تعدادی از خانه های آن را سیاه کنیم. اما این سیاه کردن خانه ها چه قانونی دارد؟

تعداد خانه هایی که در هر سطر یا ستون سیاه رنگ می شوند، با تعدادی که در سمت چپ سطر یا بالای ستون نوشته شده است برابر است؛ مثلاً در پازل بالا که سمت چپ اولین ردیف نوشته شده است ۳، یعنی در این ردیف سه خانه سیاه (در کنار هم) داریم. اینکه در سمت چپ ردیف وسطی، نوشته شده است ۲، یعنی باید یک خانه به تنهایی و دو خانه در کنار هم سیاه رنگ شوند.

به جز این، تنها قانون پازل این است که خانه هایی که به طور مجزا نوشته شده اند، باید حداقل یک خانه فاصله داشته باشند؛ مثلاً در همان ردیف بالایی که نوشته شده ۲، بین دو خانه سیاه و یک خانه سیاه، حداقل یک خانه سفید باید فاصله باشد.

به حل پازل نمونه توجه کنید:

حالا تلاش کنید و بعضی از این پازل ها را خودتان حل کنید:

					۲	۲	۲	۳	۳	۱
	۱									
	۱									
	۳									
	۴									
۲	۲									

شروع صعود

شماره ۱

نوع: پازل

۵ امتیاز

۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

					۶	۶	۳	۱	۲	۲	۳	۵	۷	۲	۳	۱
	۳															
	۳															
	۲	۱														
۲	۱	۱														
	۳	۳														
	۳	۳														
	۳	۴														
	۲	۲														
۱	۶															
۷																

در دامنه

شماره ۲

نوع: پازل

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

لیگ قهرمانان جوان

معمرت کشور، املائی

• در لیگ سرگرمی های جوان شرکت کنید.

برای ارسال پاسخ هایتان به سایت javan.roshdmag.ir بروید.

• موبلت ارسال پاسخ ها تا پایان فوروردین ۸۳۰۹۸ خواهد بود.

• هر چه به سرگرمی های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می کنید.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۶	۱	۲	۱	۲	۳	۲	۱	۸	۸
۲	۴	۳								
۳	۸									
۴	۶									
۵	۷									
۶	۱	۴								
۷	۱	۳								
۸	۱	۱	۲							
۹	۱	۱	۳							
۱۰	۱	۱								
۱۱	۱	۱								

در دامنه

شماره ۳

نوع: پازل

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

بخش دوم: معمای منطقی

در شهر عجیب و غریبی، مردمانی زندگی می‌کنند که در طول یک روز یا کلاً راست می‌گویند یا کلاً دروغ می‌گویند؛ اما روز راست‌گویی و دروغ‌گویی افراد باهم متفاوت است. مثلاً ممکن است یک شهروند فقط در روزهای دوشنبه دروغ بگوید یا شهروندی دیگر فقط در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه راست بگوید و... .

شماره ۷

نوع: ریاضی

۱۵ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۷] در روز دیگری توتیا می‌گوید: امروز چهارشنبه یا دوشنبه است و من فردا به سفر می‌روم. توتیا در چه روزی از هفته این حرف را زده است؟

شماره ۴

نوع: ریاضی

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۴] توتیا در روز چهارشنبه دروغ می‌گوید. او یک روز می‌گوید: امروز چهارشنبه است و من فردا به سفر می‌روم. آیا آن روز چهارشنبه است؟ آیا توتیا به سفر می‌رود؟

[معمای ۸] فرض کنید در این شهر به‌ازای هر شهروند **A** و هر شهروند **B**، شهروندی مانند **C** وجود دارد که فقط در روزی دروغ می‌گوید که هم **A** و هم **B** دروغ می‌گویند. علاوه‌براین، در این شهر به‌ازای هر شهروند **A** و هر شهروندی مانند **A** وجود دارد که هر موقع **A** دروغ می‌گوید، او راست می‌گوید و هر وقت **A** راست می‌گوید، او دروغ می‌گوید.

عده‌ای معتقدند که امکان ندارد در این شهر شهروندی پیدا شود که در همه روزها دروغ بگوید. آیا این افراد درست می‌گویند؟

شماره ۵

نوع: ریاضی

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۵] در روز دیگری توتیا می‌گوید امروز سه‌شنبه است و من فردا راست‌گو هستم. آیا می‌توانید تعیین کنید که توتیا در چه روزی این حرف را می‌زند؟

شماره ۸

نوع: ریاضی

۳۰ امتیاز

۳۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۶] در روز دیگری توتیا می‌گوید: امروز چهارشنبه است یا من فردا راست‌گو هستم (جمله «الف یا ب» زمانی درست است که حداقل یکی از الف یا ب درست باشد). این جمله را توتیا در چه روزهایی از هفته نمی‌تواند بگوید؟

شماره ۶

نوع: ریاضی

۱۵ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی



اختیار دارید...

تصمیم‌های درست چگونه گرفته می‌شوند؟

■ یلدا طبسی

تصمیم خوب یعنی...

- با موقعیت شخصی من سازگار باشد؛
- با ارزش‌های فردی و اجتماعی‌ام هماهنگ باشد؛
- جوابی به نیازهای من باشد؛
- با توجه به توانمندی‌هایم بتوانم از پیش‌بریبیام؛
- واقعی باشد نه خیالی؛
- کفۀ پیامدهای مثبتش از کفۀ پیامدهای ناخوشایندش سنگین‌تر باشد؛
- چاره‌ای نیست برای گرفتن تصمیم مناسب! (حواست هست که نمی‌گویم بهترین تصمیم؟)
- باید خود و موقعیت‌م را بشناسم؛ واقعاً کجا ایستاده‌ام؟
- نیازهایم را به خوبی بشناسم؛
- تصمیم‌گیری را به دقیقه نود حواله ندهم؛
- از پیامدهایش خبردار باشم.

دوراهی... سه‌راهی... n راهی!

دوراهی که چه عرض کنم گاهی حتی هزار راه و گزینه که سردرگم می‌کند. گاهی فکر می‌کنم زندگی مثل تنه درخت است؛ وقتی از آن بالا می‌روی، فکر می‌کنی همین مسیر را بی‌دغدغه و تردید تا آخر خواهی رفت. فکر می‌کنی محکم قدم برمی‌داری و می‌دانی آخر این خط قرار است به کجا برسد. اما همین که کمی جلوتر می‌روم، می‌بینم هزار شاخه مختلف جلوی رویم سبز می‌شوند. چه کسی می‌داند کدام راه بهتر است؟ می‌دانم که شاید تصمیم من، «بهترین» تصمیم نباشد، اما با توجه به ویژگی‌ها و نیازهای من، بهترین «انتخاب» است.

جای خودم...؟ جای دوستم...؟

گاهی اوقات، دوستم سارا، تصمیم‌های عجیب و غریبی می‌گیرد. وقتی برایم تعریف می‌کند، حس می‌کنم هر بچه‌ای می‌داند این کار غلط بود و تصمیم درست چه می‌توانست باشد. برایم عجیب است که چرا خودش متوجه انتخاب‌های نادرستش نیست. تا اینکه چند وقت پیش، وقتی منصفانه به موقعیتی فکر کردم که سارا در آن گرفتار شده بود، دیدم شاید من هم اگر جای او بودم همین تصمیم اشتباه را می‌گرفتم. اما چرا من می‌توانم به راحتی تصمیم بهتری برای او بگیرم در حالی که خودش نمی‌تواند؟ واقعاً چرا؟!

جالب‌تر اینکه چرا اگر خودم در آن موقعیت بودم، شاید انتخاب اشتباهی می‌کردم؟

نکته اینجاست که وقتی خودمان درگیر هیجان‌های خوشایند و ناخوشایند موقعیت‌ها نیستیم، عاقلانه‌تر و منطقی‌تر می‌توانیم تصمیم بگیریم؛ مثلاً وقتی از تلویزیون فوتبال تماشا می‌کنیم، داد و فریاد می‌کشیم و به نظرمان می‌رسد که: «کاری نداشت این شوت رو گل کردن آخه!» انگار آن وقت بهتر می‌توانیم ته هر تصمیم را ببینیم و بهترین را انتخاب کنیم. پس بهتر نیست وقتی دچار تردید شدیم، چند دقیقه‌ای با خود خلوت کنیم و فقط تصور کنیم (ترجیحاً با چشم بسته)، دوستان در موقعیتی مشابه موقعیت فعلی ما گرفتار است و برای مشورت پیش ما آمده است. به او چه می‌گوییم؟ چه پیشنهادهایی برایش داریم؟ به نظر ما چه پیامدهایی در پی هر کدام از انتخاب‌هایش هست؟ راحتان کنم، از خودمان پرسیم:

«گر به جای دوستم بودم چه کار می‌کردم؟»



درفت‌ها و میوه‌های متنوع به سارگی در اختیار انسان‌های نخستین بود. آنها هر میوه‌ای را امتحان می‌کردند و با توجه به مزه و بویش در مورد آن تصمیم می‌گرفتند.



تصور کنید، آن روز نیوتن به پای اینکله زیر درخت سیب دراز بکشد، تصمیم می‌گرفت زیر درخت توت بی‌ثمری کنار اتوبان دراز بکشد. آن وقت شاید خیزیک هم به اندازه ادبیات شیرین می‌شد و ما مبهور نمی‌شدیم یک سال تمام فودمان را بکشیم تا قوانین یک نفر در آن سر دنیا را حفظ کنیم.

آینده چه خواهد شد واقعا؟!

یکی از دلایلی که نمی‌گذارد ما به خوبی تصمیم بگیریم، این است که پیش‌بینی آینده سخت است، خب! جایی خواندم که هرچه کسی توانایی کمتری برای این پیش‌بینی‌ها داشته باشد، در تصمیم‌گیری بیشتر دچار مشکل و تردید می‌شود. این مهارت، یعنی مهارت تصمیم‌گیری کذایی را جایی نمی‌فروشند؛ اما خبر خوب آنکه این مهارت را می‌توانیم یاد بگیریم. به راحتی!

برای تمرین و یادگرفتن، می‌توانیم چند نمونه از موقعیت‌هایی که در آن هستیم بنویسیم. موقعیت‌های همین الان را؛ مثلا:

- تصمیم گرفته‌ام درس را به سلامت تمام کنم و دانشجو شوم...
 - تصمیم گرفته‌ام شغلی برای خودم دست‌وپا کنم...
 - تصمیم گرفته‌ام در آینده خانواده تشکیل دهم...
- راستی، هر چند تا که بخواهید می‌توانید بنویسید، اما لازم است زیر هر کدام پیامدهایش را هم بنویسید.
- این پیامدها ممکن است شیرین باشد، حسابی بچسبد و البته شاید هم نامطلوب باشد. خسیسی نکنید و با دست‌ودل‌بازی همه آن‌ها را بنویسید. برای آسان‌تر شدن کار، می‌توانید این‌طوری فکر کنید (می‌دانم که دلتان می‌خواهد به شما تقلب برسانم!):
- اگر این تصمیم را بگیرم،
 ده ساعت دیگر چه احساسی خواهم داشت؟ چه اتفاقات خوب یا بدی برایم افتاده است؟
 ده روز بعد چه احساسی خواهم داشت؟ چه اتفاقات خوب یا بدی برایم افتاده است؟
 ده ماه بعد چه احساسی خواهم داشت؟ چه اتفاقات خوب یا بدی برایم افتاده است؟
 ده سال بعد چه احساسی خواهم داشت؟ چه اتفاقات خوب یا بدی برایم افتاده است؟
 ...و

«بودن یا نبودن، مسئله

این است.» اما فرایی اگر فود

شکسپیر الان پای ما بود به بودن و

نبودن فکر می‌کرد؟ اگر ویلیام الان زنده

بود، آن‌قدر گرفتار تصمیم‌های همین بودن

می‌شد که دیگر فرصت برای فکر کردن

به «نبودن» پیش نمی‌آمد.

تصویرسازی: مهوی موه

نکته آخر

من عواطفم را دوست دارم. بخشی از انسان بودن من در گرو تجربه همه این عواطف است، حتی اگر ناخوشایند باشند. اما بهتر است یادمان باشد این‌ها «فقط» عواطف من هستند؛ «قسمتی» از من، نه همه من! می‌توانم تصمیم بگیرم رفتارم را طوری بسازم که زیاد هم تحت‌تأثیر احساسم نباشد. چه گربه ملوس در پرواز باشد و چه شیر نر خون‌خوار. در حال غرغش!

امروز جرئت داشته باش

■ مریم فردی

دست‌هایم را ببین که به‌طرف تو دراز شده‌اند. دست‌های بلندی دارد، هرقدر هم خودت را عقب بکشی بی‌فایده است، باز به تو می‌رسند. دیروز این دست‌ها کوتاه‌تر بودند و اگر حالا کاری نکنی فردا بلندتر و قوی‌تر می‌شوند. آن قدر که می‌توانند گلویت را بگیرند تا دیگر صدایی از تو شنیده نشود. پس به‌جای عقب‌رفتن، بایست و کاری بکن. همین حالا. وقتش همین حالا است، حالا که آب دهانت خشک شده و زبانت چسبیده به سقف دهانت، حالا که صدای ضربه‌های قلبت را می‌شنوی و همه خون رگ‌هایت جمع شده پشت پوست صورتت. از همین حالا باید شجاع بودن را شروع کنی. پایت را جلوتر بگذاری، حرفی را که نوک زبانت مانده بگویی، از حق و نظرت دفاع کنی، یا اصلاً اگر لازم است سکوت کنی یا چشم‌هایت را ببندی. زودتر شروع کن تا از دست‌های «ترس» فرار کنی.

شجاعت شکل‌های مختلفی دارد. خیلی‌ها آن را فقط در میدان جنگ یا در داشتن بازوهای کلفت و صدای بلند می‌بینند. ولی کسی هم که مالش را به دیگران می‌بخشد شجاع است؛ چون می‌داند کسی او را می‌بیند و برایش جبران می‌کند. کسی هم که در روزهای سخت زندگی، دست از تلاش نمی‌کشد شجاع است؛ چون می‌داند تلاش‌هایش در جایی ثبت می‌شوند و روزی نتیجه خواهد گرفت.

ترس و شجاعت، هر دو در ما وجود دارند. هیچ‌کدام هم ذاتی نیستند و می‌توانند کم یا زیاد شوند. شجاعت با بی‌احتیاطی فرق دارد. آدم‌های بی‌احتیاط از موقعیت‌های خطرناک نمی‌ترسند و بدون فکر و نقشه اقدام به کاری می‌کنند؛ ولی آدم‌های شجاع، اول می‌ترسند، بعد فکر می‌کنند و راهی پیدا می‌کنند که از دست ترس‌ها فرار کنند.

بیا بید شجاعت را به خودمان یاد بدهیم. راستش دنیا پر است از ترسوها. آدم‌هایی که از کنج امن زندگی‌شان بیرون نمی‌آیند و از موقعیت‌های جدید فرار می‌کنند. روزهای عمرشان را با احتیاط می‌گذرانند و روزی می‌رسد که با خود می‌گویند: «ای کاش جرئتت را داشتم». بیا بید یکی از آن‌ها باشیم، به خداوند اعتماد کنیم و پا در راه‌های جدید بگذاریم. فرصت‌های زندگی‌مان را با ترس‌ها و تردیدهایمان هدر ندهیم. بیا بید شجاع باشیم و بدانیم که مؤمنان چنین هستند.

حدیث:

– شجاعت زینت است و ترس عیب است. امام علی علیه السلام
 – شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفسش غلبه کند
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

به‌موقع تاس بینداز

■ مریم حدادی

بازی منچ، با تاس انداختن جلو می‌رود. اعدادی که هر بار رو می‌آید، شانس فرد را برای جلورفتن در صفحه بازی نشان می‌دهد. وقتی که منچ بازی می‌کنیم، بیشتر اوقات دنبال عدد شش هستیم تا هم جایزه داشته باشد و هم بتوانیم مهره‌ای بکاریم. بعضی وقت‌ها هم به‌دنبال اعداد خاص هستیم تا مهره درون خانه خودش قرار بگیرد یا مهره حریف را بزند.

تاس انداختن زمانی برای ما خوب است که در نوبت بازی خودمان آن را بیندازیم. در غیر این صورت، زمانی که نوبت بازی دیگران است، هرچقدر هم که تاس بریزیم و همه آمار و احتمالاتی را که خوانده‌ایم مرور کنیم، سودی برای ما نخواهد داشت.

حالا فکر کن در زندگی خیلی از کارها را در نوبت خودشان انجام نداده‌ای. در این صورت نباید انتظار برد در اتفاقات مختلف را داشته باشی. چراکه انرژی‌ات را در مسیر موفقیت خرج نکرده‌ای. حالا اگر در ساعات مشخص درس بخوانی، زمان دقیقی برای تفریح داشته باشی یا بدانی چه دقایقی با موبایل و اینترنت و... در ارتباط خواهی بود، می‌توانی خودت را فردی منظم بدانی که انتهای راه را واضح و شفاف می‌بیند. امام علی علیه السلام نیز در آخرین دقایق عمرشان توصیه کرده‌اند: «أوصیکما و جمیع وُلدی و أهلی و من بَلَغَهُ کِتَابی بِتَقْوَى اللَّهِ و نَظْمِ أَمْرِکُمْ: من، شما و همه فرزندان و خاندانم و کسانی را که نامه من بدانان می‌رسد، به پروا کردن از خدا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.»

منبع: نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

آدامس نعنایی

■ عطیه‌سادات صالحیان

به تکه‌های شکسته در دستم زل زده بودم. بغض مثل خنجری تیز گلویم را می‌خراشید. خیلی زحمتش را کشیده بودم به خودم، قول داده بودم هر طوری شده نمره‌اش را از خانم الوندی بگیرم، اما چه فکر می‌کردم و چه شد...

دستم را درون کیفم بردم و قوطی آدامس را بیرون کشیدم. از شدت عصبانیت از خودم یا شاید رانندهٔ پراید، آدامس را زیر دندان‌هایم له می‌کردم. طعم اکالیپتوس، مثل زهری گلویم را می‌سوزاند و پایین می‌رفت. خوب می‌دانستم خانم الوندی فرصتی به من داده تا گندی را که در امتحانات دی‌ماه بالا آوردم جبران کنم. به‌خوبی آن روز را به یاد دارم. او از پشت عینک بدون فریمش، چشم‌هایش را درشت‌تر کرد و انگشت اشاره‌اش را به سمت

گرفت و گفت: «به همهٔ بچه‌ها گفتم پروژه بیارن. تو باید از پشش بریبایی. هیچ عذر و بهانه‌ای را هم قبول نمی‌کنم...»
صدای خواب‌آلود ترانه مرا به خود آورد:
- وای کله‌صبحی سرسام گرفتم. چرا این طوری آدامس می‌خوری؟
چندشدم شد!

تازه متوجه شدم آدامس را با صدای بلند می‌جویدم. در حالی که خمیازه کش‌داری می‌کشید، ادامه داد:
- لااقل یه نعنایی بخور... در قوطی اکالیپتوس رو که باز می‌کنی دلم آشوب میشه.

اصلاً حال و حوصلهٔ بحث‌کردن با ترانه را نداشتم. شاید خود او هم فهمید مثل همیشه نیستم. نگاهش که به فلش‌مموری شکسته در دستم افتاد، شروع کرد با بغل‌دستی‌اش آرام حرف‌زدن.

سرم را به‌طرف پنجره برگرداندم. زمین حیاط مدرسه خیس بود، اما پرف قطع شده بود. شاید اگر برف نمی‌آمد، فلش‌م سالم بود. اصلاً تقصیر برف نبود. تقصیر خودم بود که فلش پروژه را در جیب مانتویم گذاشته بودم. شاید هم تقصیر کفش‌های سُرُم بود. آن وقت هرگز زمین نمی‌خوردم و فلش از جیب من نمی‌رفت زیر لاستیک آن پراید نقره‌ای... آن‌قدر مشغول شایدها بودم که نفهمیدم کی کلاس تمام شد. بی‌حوصله به حیاط رفتم، اما استرس زنگ بعد امانم را بریده بود. نمی‌دانستم چه کار کنم. به کلاس برگشتم. هیچ‌کس در کلاس نبود. نزدیک نیمکتی که شدم، پایم دیگر پیش نرفت. برق سی‌دی بر روی نیمکت، چشم‌هایم را گرفت. رویش نوشته شده بود: «پروژه برنامه‌نویسی» و با خودکار آبی اسم من بر رویش نوشته شده بود. باورم نمی‌شد. از خوش‌حالی گریه‌ام گرفت. اول، با دیدن بستهٔ آدامس نعنایی کنارش شک کردم، اما زنگ بعد که ترانه به خانم الوندی گفتم پروژه را فراموش کرده، شکم به یقین تبدیل شد.

امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرمایند: «بعد از انجام‌دادن واجبات، نزد خدا عملی بالارزش‌تر از شادکردن قلب مؤمن نیست.»
الفقه المنسوب الی الامام
الرضا علیه‌السلام، ص ۳۳۹.





دنیای تازه

گرم توی سیب پوسیده می ترسید از دنیای خودش بیرون بیاید.
 مورچه ها سیب پوسیده را تکه تکه کنند و به لانه شان بروند.
 گرم با ترس چشم هایش را باز کرد.
 توی باغ سرسبزی بود.
 باغی پر از درخت های سیب.

محمد رضا شمس

هر طرف

این طرف رفت، شنید:
 «آمدی؟» آن طرف رفت، شنید: «آمدی؟» بالا رفت.
 به هر طرف رفت، همین را شنید. آخر سر به جایی اولش برگشت.
 شنید: «برگشتی»؟

محمد حسن حسین

پایان راه

جاده و رود رفتند تا به یک کوه رسیدند.
 جاده از رفتن ماند و گفت: «این، پایان راه است!»
 رود گفت: «پایان راه من دریاست!»
 و کوه را دور زد و به راهش ادامه داد.

محمد ناصر

پایه اول

رشد جوان

محمد رضا بایرامی متولد سال ۱۳۴۴ در روستای لاطران است، روستایی در دامنه کوه سیلان. او در بسیاری از آثارش به طبیعت محل زادگاهش پرداخته. شاید به خاطر همین باشد که او را قصه‌گوی ساوالان می‌خوانند. وی برای کتاب قصه‌های سیلان چند جایزه بین‌المللی دریافت کرده‌است.





از دل کتاب: دیوانها، چه گریان باشند چه خندان، فقط یک چیزشان بد است و آن این است که قبلاً نمی‌گویند

مردگان باغ سبز

■ نرگس فرجادامین

تبریز



میرآلی، بولوت دوساله را از کنار برکه آت‌گولی پیدا کرده و او را به خانه خودش برده است. بولوت به دلیل نامعلومی همیشه فکر می‌کند قاتل پدرش همین مرد است.



داستان درباره چیست؟

بالاش که صدای خوبی دارد، با اینکه گوینده رادیوی فرقه دموکرات آذربایجان است و توی روزنامه حزب هم می‌نویسد، آدمی سیاسی نیست؛ اما در پاییز سال ۱۳۲۵ ناخواسته در طوفان حوادث انتخابات گم می‌شود. بولوت وقتی سالها بعد در روستای لاطران با او مواجه می‌شود، متوجه نمی‌شود که او همان پدر گمشده‌اش است.



بولوت، یک پسر نوجوان روستایی؛ با یک کت چرمی گشاد و کمپنه و پاره که زیر آن یک پیرهن کاموایی قهوه‌ای پوشیده و روی سینه پیرهن سه تا نوار رنگی به شکل پرچم ایران است.



▲ صدای بالاش مثل شاخ گوزن باعث بدام افتادنش شد. بالاش نمی‌دانست که صدای ناله «سوختم خدایا، سوختم» او تا سالها بعد توی گوش پسرش امیرحسین خواهد پیچید.



چرچی عجیب و غریب داستان که بولوت بلوز کاموایی محبوبش را از او می‌خرد، در واقع پدربزرگ بولوت است که آواره و دوره‌گرد شده است.



میرجمفر پیشه‌وری و غلام‌یحیی دانشیان سران حزب دموکرات آذربایجان بودند که بعد از وقایع سال ۱۳۲۵، فداییان فرقه را با نیروهای حکومتی تنها گذاشته و خودشان به باکو گریختند. این شخصیت‌های واقعی در داستان حضور دارند؛ هرچند که نویسنده در ابتدای کتاب اعلام کرده در داستان او همه‌چیز حتی این شخصیت‌های واقعی، خیالی هستند.



محمدرضا بایرامی در نوجوانی به آثار صمد بهرنگی علاقه‌مند شد و از همان زمان شروع به نوشتن داستان کرد.

درباره نویسنده

محمدرضا بایرامی در سال ۱۳۴۴ در اردبیل به دنیا آمد. او نویسنده‌ای است که هم برای بزرگسالان می‌نویسد و هم برای نوجوانان. علاوه بر این، در کارنامه ادبی او سرگذشت‌نامه و خاطره‌نگاری هم دیده می‌شود. آثار او جوایز متعدد داخلی و خارجی گرفته است که از آن میان می‌توان به جایزه کبرای آبی سوئیس اشاره کرد. از دیگر آثار اوست: پل معلق، قصه‌های ساوالان، کوه مرا صدا زد، هفت روز آخر و لم‌پزرع.

به روایت اعداد

۹ آخرین رمان آقای بایرامی به نام لم‌پزرع برگزیده نهمین دوره جایزه جلال آل‌احمد شده است.

۷ کتاب هفت روز آخر، خاطرات محمدرضا بایرامی از آخرین روزهای جنگ تحمیلی است. این کتاب یکی از معدود آثاری است که در ارتباط با وقایع روزهای پایانی جنگ نگاشته شده است.

۲۲ بایرامی رمان مردگان باغ سبز را در ۲۲ روز نوشته که این در نوع خود رکوردی عجیب است.

محمدرضا بایرامی از زبان خودش

من از آن‌ها نیستم که ناگهان تصمیم به نویسنده‌شدن بگیرم و از فردا نویسنده بشوم. فکر می‌کنم قبل از اینکه به عنوان داوطلب ناکام و بعد سرباز، به منطقه جنگی بروم، هزاران کتاب را زیرورو کرده و نویسنده بودم.

شاعر ماه



پلی به گذشته

نامه تمام گشت، به جانان که می‌برد؟
پیغام کالبد به سوی جان که می‌برد؟

این خط پر ز مهر به دلبر که می‌دهد؟
وین درد سربه‌مهر، به درمان که می‌برد؟

این نامه نیست پیرهن کاغذین ماست
پرخون ز دست هجر، به جانان که می‌برد؟

جانان، مرا به هجر تو هر مونسی که هست
غم می‌برد ولی غم هجران که می‌برد؟

گفتی نگاه دار به فرمان خویش دل
دارم ولی بگوی که فرمان که می‌برد؟

دردا که دل ز خسرو بیچاره می‌رود
و آگاه نی ز بردن دل، آن که می‌برد!

امیر خسرو دهلوی

شاعر در عالم خیال، یار را که گویا از او دور افتاده است، مخاطب خود قرار می‌دهد و شعر همچون نامه‌ای است به محبوب. اغلب ابیات با لحن سؤالی به پایان می‌رسند، اما در بیت آخر، برحسب اینکه پایان‌بخش شعر است، لحن تغییر می‌کند و همین بر زیبایی شعر می‌افزاید. در بیت دوم، بازی با کلمات مهر و مَهر، بیت را خوش‌آهنگ کرده و در عین حال از توانمندی شاعر خبر می‌دهد. صائب تبریزی نیز غزلی با همین قافیه و ردیف دارد. امیر خسرو دهلوی شاعر پارسی‌گوی هندی، از برجسته‌ترین شاعران اوایل قرن هشتم است.



هنوز عاشقم آن مهربانِ دانا را
کسی که یاد به من داده بود الفبا را
کسی که ساخت مرا آشنا به واژه آب
سپرده بود به دستم کلید دریا را
کسی که قلب وی از آسمان سخی تر بود
چو می‌نواخت به بارانی از صدا، ما را
همیشه در وسط ذهن کودکانه من
نشسته بود به پاسخ سؤال دنیا را
کسی که بر سر میزش همیشه گلدان بود
کسی که دوست نمی‌داشت غیر گل‌ها را
کجاست تا که ببیند شیار چهره من
کسی که توصیه می‌کرد خط خوانا را
خوشا صفای می‌هفت‌سالگی، ای دل!
هنوز تشنه‌ام آن جرعه گوارا را



چراغ مطالعه

آسیمه سر

علی سعیدپور

نشر سیب سرخ

آسیمه سر اولین مجموعه شعر علی سعیدپور است که نشر سیب سرخ آن را منتشر کرده است.

این مجموعه، شامل ۳۱ غزل است که مضامین آن‌ها برگرفته از آیات قرآن و خطبه‌های نهج البلاغه است. همچنین این کتاب، شامل چند غزل آیینی است که شاعر به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به شرح حال ائمه اطهار پرداخته است. در این کتاب علاوه بر اینکه هر غزل متضمن آیه‌ای است، در چیدمان و اسامی آن‌ها نکاتی وجود دارد.

ای آن که آبروی من از آبروی توست
دریا فقط چکیده‌ای از آبروی توست
هر غنچه‌ای که حاشیه حوض و شده‌ست
از برکت چکیدن آب وضوی توست
به سجده‌های سهو که دیگر نیاز نیست
وقتی حواس ما پی یک تار موی توست
حالا که در برابر آینه‌ای بدان
قبله درست در جهت روبه روی توست
با ذکر یونسیه که تسبیح است آشناست؟
چون رستگاری از دل چاه آرزوی توست



یک در پیچ

با بخت تیره وصل میسر نمی‌شود
مهتاب در قلمرو شب‌های تار نیست...
فطرت مشهدی

یک داغ کم است عاشقان را
نتوان به گلی بهار کردن
فضلی گلپایگانی

رفتم به امتحان مژه امشب به هم زخم
بر گرد دیده آنچه نگردید خواب بود
حکیم شفایی اصفهانی

دهان صبح پر از خنده دیدم و گفتم
غنیمت است در این روزگار خندیدن
حکیم شفایی اصفهانی

غرور، آینه خجلت است پیران را
کمان ز سرکشی خود خمیده می‌ماند
بیدل دهلوی





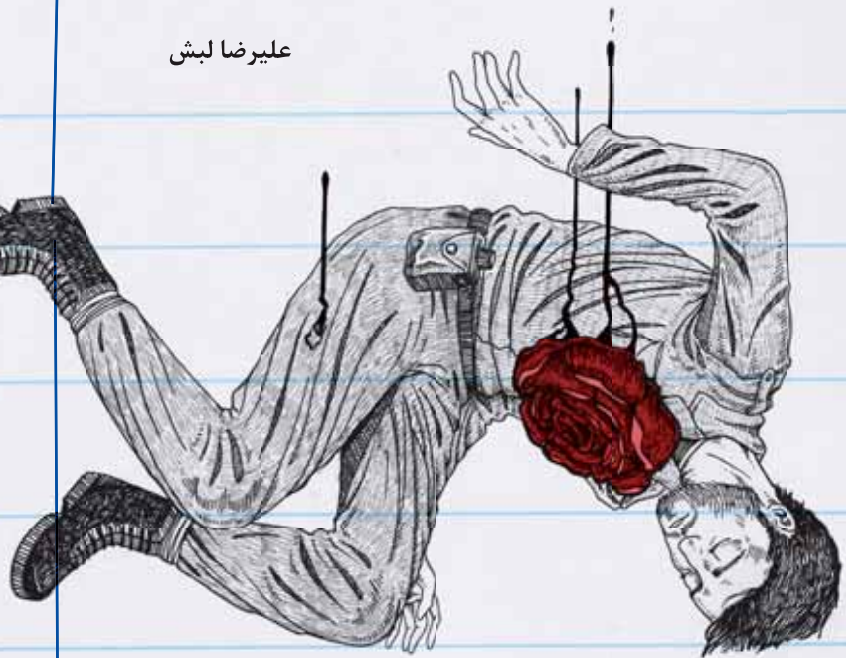
بشکن ای کوه من، آن بغض دماوندی را
 خیس کن گونه‌ات، این آبی اروندی را
 پس گره کن به سر خاک، همان سربندی
 که به پیشانی هر پنجره می‌بندی را
 قرن‌ها سلسله در سلسله دادی بر باد
 خرقة شاهی افشار و تب زندگی را
 کندی از دامن پرچین خزر با دستت
 ترکمان چای‌ترین وصله پیوندی را
 زنده‌ای... زنده که هر روز مسیحانفسی،
 بر تنت می‌دمد آن روح خداوندی را
 سرو من، چشمه خون بود که بخشید به تو
 این همه سبزی انبوه و تنومندی را
 مادر عشقی و با شیرۀ جان باید داد
 حق بالندگی مادر و فرزندی را

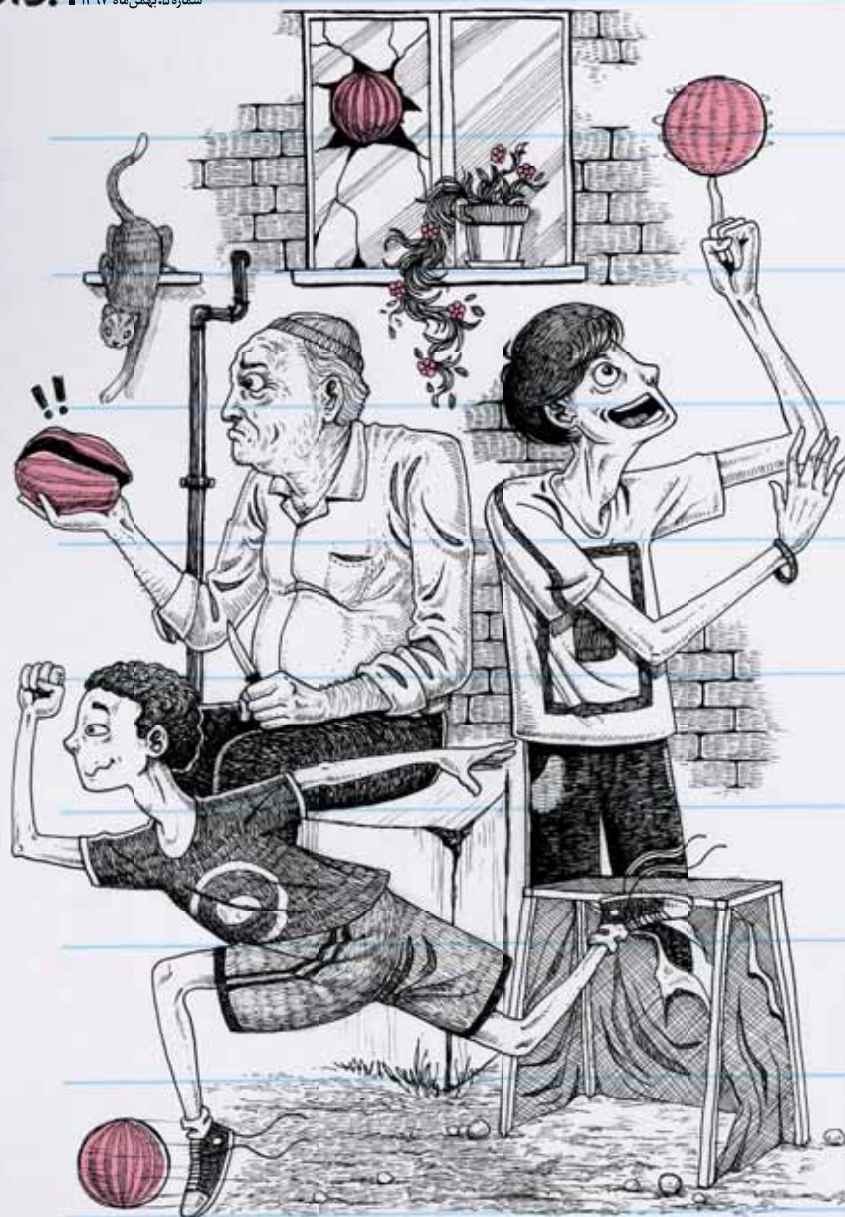
حسنا محمدزاده

سرخ
 نام گلی است که با گلوه
 بر سینه برادرم
 سنجاق شد
 سپید نام خواهرم بود
 که در خیابان
 آزادی را فریاد زد
 و سبز، دستان جوهری‌ام بود
 که زیر نخلی جا ماند
 این پرچم سه رنگ
 پیراهن صبح است

علیرضا لبش

با جانماز ترمه در میدان تیرم
 باید برای حفظ ایمانم بمیرم
 باید بمیرم در میان تیر و ترکش
 شعله‌های آتش این بغض سرکش
 با نیمه خرداد خونین
 شاید که برخیزند از این خواب سنگین
 برخاستند و عشق کارش رهبری بود
 در شام تیره، راه او روشنگری بود
 از نیمه خرداد شد آغاز رویش
 در گوش‌ها تکرار شد آواز رویش
 از خون هر گلگون کفن صد لاله روید
 ملت پس از شام سیاهش فجر را دید
 ما قصه دیو و پری‌ها را شنیدیم
 بعد از زمستان، نوبهاری تازه دیدیم
 فلورا تاجیکی





با من، سکوت نام تو را در میان گذاشت
 آنگاه جای هر کلمه آسمان گذاشت
 بیچید نور نام تو در حرف‌های من
 خورشید را میان شب وازگان گذاشت
 آمد، نگاه کرد و تکان داد روح را
 آنگاه در برابر من بی‌کران گذاشت
 طوفان که از عوالم قدسی رسیده بود
 از من گذشت، گستره‌ای بی‌نشان گذاشت
 ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذاشت
 ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذاشت
 گسترده بود واقعه در آسمان گذاشت
 دیدار بعد را به شب ناگهان گذاشت
 قربان ولیئی

گاه در چمن
 گاه دست کودکی
 گاه در زمین خاکی‌ام

گاه سمت آسمان نشانه می‌روم،
 ستاره می‌شوم
 گاه
 می‌خورم به شیشه‌ای
 بعد هم

به دست پیرمرد کوچه پاره می‌شوم...
 زندگی به بچه‌های کوچه روی خوش نشان نمی‌دهد
 بچه‌های کوچه توپشان پر است...
 بچه‌های چند کوچه آن طرف ترش ولی، توپ هم تکانشان نمی‌دهد...
 از تمام این جهان،

راضی‌ام به اینکه خنده‌ای به روی لب بیاورم
 راضی‌ام به اینکه روزهای کودکی شرور را به شب بیاورم
 سهم من،
 از تمام زندگی،
 این شده که توپ باشم و
 زیر پای بچه‌های کوچه زندگی کنم



چه کار باید بکنم؟

تصویرسازی: محمدرضا اکبری

■ ریحانه جعفری

در آسانسور صدا می‌داد. از پله‌ها تندی رفتم بالا. پاگرد اول، پله، طبقه اول. پاگرد دوم، پله، طبقه دوم. توی پاگرد سوم پایم سست شد. بروم یا نروم؟ بهتر است نروم! یک پله رفتم پایین. دودل بودم. خیلی خیلی دودل بودم. چند روزی می‌شد که سر چهارراه چه‌کنم، گیج و آشفته نمی‌دانستم چه کار باید بکنم؟ به پاکت توی دستم نگاه کردم و به پله‌های بالایی. من که تصمیمم را گرفته بودم، پس این دوبه‌شکی برای چه بود؟ پایم را گذاشتم روی پله بالایی. پاگرد چهارم، پله و ایستادم جلوی در قهوه‌ای‌رنگ.

زنگ نردم. توی هزار باری که این صحنه را مجسم کرده بودم، زنگ‌زدن تویش نبود. پاکت را کردم لای در، با تیزی ناخن سر دادم تو و... پوف! پاکت افتاد کف زمین. پوفش پیچید توی گوشم و داغ شدم.

نکند آقای یحیایی هم با گوش‌های تیزش صدای افتادن پاکت را شنیده باشد و حالا بیاید پشت در؟ نکند در را باز

که شدیم، گفتیم: «بابات چرا...»
تک‌سرفه‌ای آمد و رفت:

- ... پیداش نیست هدی خانم؟ چند بار زنگ زدم خونه‌تون، کسی جواب نداد. به بابات گفتم پیغام پرپرورم رو؟ گفتمی حتماً به سر بهم بزنه؟

مکثی کردم و نفسی تازه.

- بهش بگو دیگه اجازه رو بیاره!
هدی تندى سرش را آورد بالا و بهم نگاه کرد. رنگش پریده بود. در آسانسور باز شد. ادامه دادم: «بگو دو ماهه عقب افتاده، هیچی نگفتم.

خب منم و همین به پول اجازه دیگه...»
در بسته شد. هدی پیاده شده بود.

از آسانسور که آمدم بیرون، همان‌جا مات ایستادم. نای رفتن نداشتم. فکر کردم: «اجاره‌خونه عقب افتاده؟ دو ماهه؟! نکنه بابا بازم بیکار شده؟ وای نه!»

در اتاق را بستم و فکر کردم و فکر کردم و فکر کردم.

- برا چی نشستی تو تاریکی، بابا؟ چراغ را روشن کرد. پرسیدم: «چیزی شده بابا؟ مریضی؟»

بابا نشست لب تخت و گفت: «مریضی؟! نه، خوبم. چطور مگه؟»

ولی بابا خوب نبود. بوی آشفستگی‌اش پیچید توی دلم. بوی غصه. بوی آه طولانی.

پاکتی گذاشت روی میز: «بیا بابا. اینم پول کلاس فوق‌برنامه‌ت. رضایت‌نامه رو هم امضا کردم و گذاشتم توی پاکت. ببینم چی کار می‌کنی امسال بابایی.»

بریده بریده گفتم: «بابا می‌خواستم بگم...»
تلفن بابا زنگ خورد. بابا انگشتش را آورد بالا و با شانه‌های افتاده از اتاق رفت بیرون.

زیر لب گفتم: «ممنون بابا.»

به پول و رضایت‌نامه نگاه کردم. به کلاس فوق‌برنامه فکر کردم. به دوستانم که قرار بود با هم برویم کلاس. به آینده. به حرف‌های آقای یحیایی. به بابا و بابا.

قیژ، کاغذ را از دفترم کندم و نوشتم... پول را گذاشتم توی پاکت. بابا هنوز خواب بود. یواش در آپارتمان را باز کردم و از پله‌ها رفتم بالا. پاگرد اول، پله، طبقه اول. پاگرد دوم، پله، طبقه دوم...
طبقه دوم...

عقب‌مانده خانه و هزینه کلاس فوق‌العاده هدی داشت دیوانه‌ام می‌کرد. حساب بانکی‌ام صفر بود: «چی کار باید بکنم؟» چشم‌هایم را بستم. کاش هرچه زودتر کار پیدا کنم.

- آقا فال بخیرین. تو رو خدا به فال از من بخیرین.

سرم را آوردم بالا و خیره شدم به چشم‌های سبز پسرک فال‌فروش که توی صورت سیاه و کثیفش می‌درخشید. چه جنگل سبزی توی چشم‌هایش نفس می‌کشید. زبانم نچرخید بگویم «فال روی پیش‌سونی‌م نوشته که.»

فالی که برداشتم، پر از خبرهای خوب بود. خبرهای خوبی که به‌شدت بهشان احتیاج داشتم.

در خانه را که باز کردم، بابا غذا را گذاشت روی میز. پریدم بغلش کردم و لپش را بوسیدم. هیچ‌جان زده گفتم: «می‌دونی بابا، جست‌جو هام بالاخره نتیجه داد. کلاس همونیه که می‌خواستم. وای که چه حال خوبی دارم بابا.»

بابا لیخن زد و سرش را تکان داد.

سر میز غذا که نشستم، یک‌نفس برایش حرف زدم. بابا توی سکوت گوش کرد. آخردست گفتم: «آینده تضمینه بابایی!» و بولع غذا را گذاشتم توی دهانم.

یکهو چشمم افتاد به ساعت دیواری. با دهان پر پرسیدم: «ترفتی سر کار؟»

نگاهش را از بشقاب گرفت و جواب داد: «یه کاری برام پیش اومد!»

غذایم که تمام شد، کیفم را برداشتم و رفتم طرف در. گفتم: «دیرم شده بابا. مدرسه، فوق‌العاده دارم.»

در را بستم. خیلی دیرم شده بود.

■
- به‌به هدی خانم!

ته سیگارم را انداختم توی سطل حیاط. هدی کیسه خریدم را برداشت و گفت: «براتون می‌یارمش، آقای یحیایی.»

عصازنان راه افتادم: «جوونی، جوونی چه کیمیاییه. حیف که...»

افتادم به سرفه. دستم را گرفتم به دیوار تا از پله ورودی خانه بروم بالا. هدی مثل قرقی کیسه را برداشت و رفت جلو. سوار آسانسور

کند و سؤال پیچم کند؟ تندى از پله‌ها زدم پایین. تند تند.

دکتر گفت: «سیگار را کم که نه، باید ترک کنی. یادت باشه چی گفتم؛ ترک کنی!» ترک کنی را غلیظ گفت. عکس رادیوگرافی ریه را گذاشت روی میز، زل زد توی چشم‌هایم و ادامه داد: «این تو بمیری دیگه از اون تو بمیری‌ها نیست، آقای یحیایی! حواست رو جمع کن. یا زندگی یا سیگار. اگه سیگار رو انتخاب کردی، دیگه وقت من و پول خودت رو هدر نده!»

پوزخند زنان دفترچه بیمه را گذاشت توی دست عرق کرده‌ام. افتادم به سرفه. از همان

سرفه‌های پرخلطی که نفسم را بند می‌آورد. پُک دیگری زدم و ته سیگار را له کردم کنار

هفت تا سیگار دیگر. توی این تنهایی چه کار باید می‌کردم؟ بچه‌ها که رفته بودند دنبال

زندگی‌شان. من مانده بودم و همین چند تا سیگار که آرامم می‌کرد. دکتر و مطبش

محو شدند در خاطرات ماه‌های پیش. پرده را انداختم. لیخن زان به خودم گفتم: «به‌به، تبریک می‌گم یحیایی. با این یکی، شد

هشت تا. مرحبا. یه پاکت کامل سیگار رو رسوندی به هشت تا نخ. خب حالا باید...»

- پوف!

نیم‌خیز شدم طرف صدا، طرف در خانه. نور زیر در موج برداشت. تاریک شد، موج برداشت و روشن شد. سایه زیر در گوم‌گوم‌کنان دور

شد. عصازنان رفتم پشت در. در را باز کردم. کسی نبود. رفتم توی پاگرد. سرک کشیدم

به پله‌های پایین و پله‌های بالا. هیچ‌کس نبود. برگشتم و در را بستم. چیزی زیر پایم

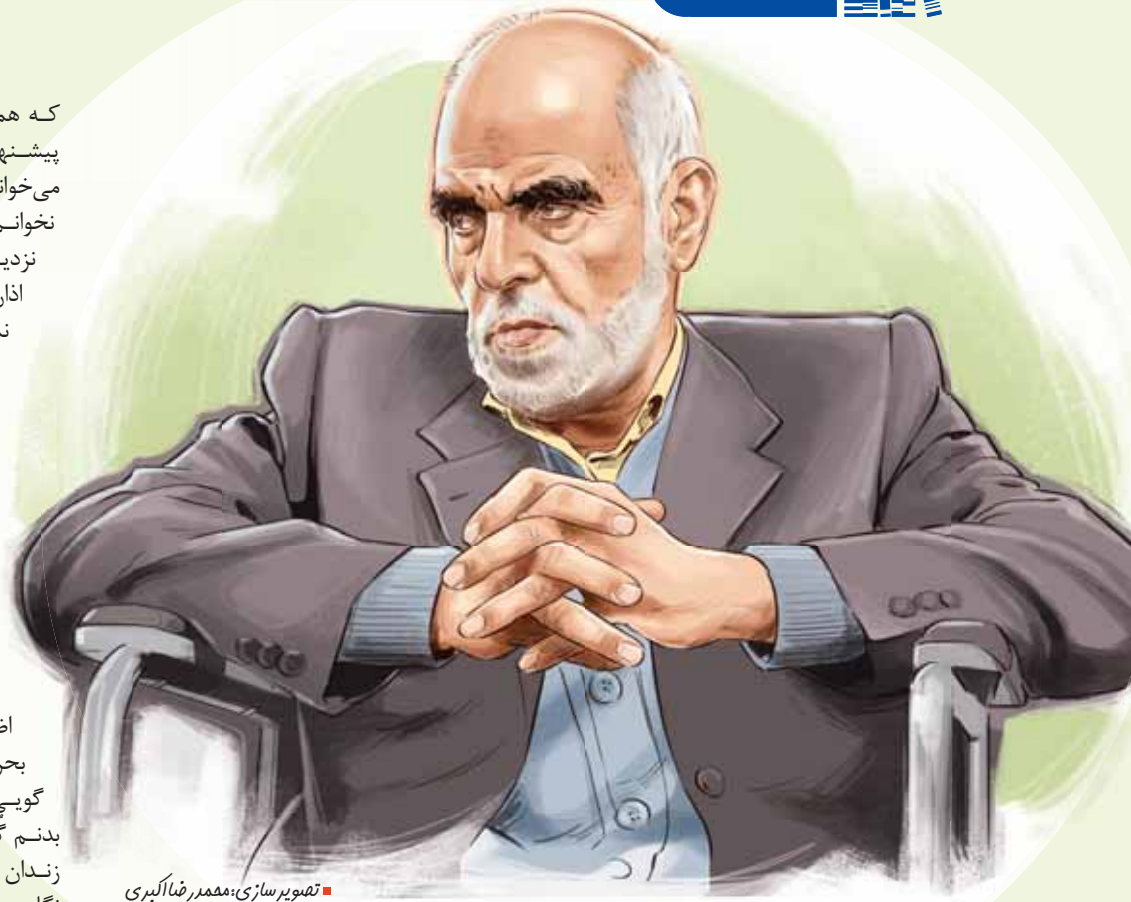
خش‌خش کرد. رفتم کنار. یک پاکت بود. دولا شدم و برداشتمش.

■
این دفعه پیامک «نیاز فوری به کار» را برای همه فرستادم. گوشه‌ی را گذاشتم توی جیب

کتم و ولو شدم روی صندلی پارک. زیر لب گفتم: «اینم نشد!» و سومین آگهی کار را که

دیشب توی دفترم نوشته بودم، خط زدم. هنوز دو جای دیگر توی فهرست امروزم بود.

سرم را گذاشتم میان دو دستم. فکر اجازه‌های



■ تصویرسازی: مامر رضا اکبری

که همه بچه‌ها بودند، تصمیم گرفتم به پیشنهاد او عمل کنم. من که نماز را اول وقت می‌خواندم، تصمیم گرفتم که برای مدتی نخوانم. دقایق از پی هم گذشت، به اذان ظهر نزدیک می‌شدیم. در فکر غوطه می‌خوردم. اذان شد و با اینکه وضو داشتیم، برای نماز برنخاستیم، لحظه‌به‌لحظه نگرانی‌ام بیشتر می‌شد. ساعتی گذشت و اضطراب و تشویش تمام فکر و ذهنم را گرفت. عقربه‌ها به سرعت به پیش می‌تاختند. احساس می‌کردم در حال فروافتادن به قعر جهنم هستم. دلشوره‌ام شدید و شدیدتر شد. از خودم می‌پرسیدم که ساعتی نماز نخواندم، چنین در آتش تشویش و نگرانی می‌سوزم، چطور طاقت خواهم آورد که چند روز نماز نخوانم؟! کار از اضطراب و دل‌آشوبی گذشت و به نقطه بحرانی رسیدم. وضعیت کسی را داشتیم که گویی فرزند یا عزیزی را از دست داده باشد. بدنم گر گرفته بود و می‌سوخت. بچه‌های زندان از وضع نگران شدند. با تعجب و حیرت نگاه می‌کردند. نمی‌دانستند باید چه کار کنند.

ساعت از پنج عصر گذشت. شیدایی شدم و مجنون. از دلم آتش زبانه می‌کشید و چشمانم مانند رعد می‌درخشید. چون مرغی در قفس، خود را به دردیوار آهنین می‌کوفتم. شاید این‌همه به‌خاطر وضویی بود که داشتم. ساعت را نگاه کردم، فرصت چندانی نبود تا نماز ظهر قضا شود. ناگهان عقربه‌ها ایستادند. من تمام آن افکار و اندیشه‌های موهوم را بر زمین گذاشتم و گریان پیش دویدم: «الله‌اکبر...» آن چنان که فکر کردم نه تنها خدا، بلکه زمین و زمان به خود لرزید. می‌گریستم و می‌خواندم: «یاک نعبد... اهدنا الصراط المستقیم... غیر المغضوب علیهم و لا الضالین...» از چشمانم مانند ابر بهار اشک می‌بارید. آن‌همه آتش فروکش کرد.

ایرج در هم شده بود. گو اینکه از پیشنهاد خود پشیمان شده بود. می‌دید که چند ساعت تأخیر در اقامه نماز، چه تأثیر شگرفی در من گذاشته است و پیشنهاد او نتیجه معکوس داده است. این نماز، آخرین پاسخ دندان‌شکن من به هجویات آن‌ها بود و امیدواری‌شان را به یأس مبدل کرد.

ساعت پنج عصر

خاطره احمد احمد از بحث و جدل با مارکسیست‌ها

■ نفیسه مرشدزاده

حقیقت خورشید نیست. گاهی به همان صراحت و روشنی نمی‌شود پیدایش کرد. اگر هم باشد، گاهی ما آن را نمی‌بینیم و در مسیرش نیستیم. هزار راه را امتحان می‌کنیم تا در مسیر این تلاش‌ها، خدا حقیقت را سر راهمان بگذارد. در این رفت‌ووبرگشت‌ها، گاهی سر از بیراهه‌ها درمی‌آوریم و باز حمت به راه اصلی برمی‌گردیم. احمد احمد از مبارزان قبل از انقلاب است که برای پیدا کردن حقیقت، راه‌های زیادی رفته است. او سال‌های قبل از انقلاب، عضو بسیاری از گروه‌های سیاسی بوده و در زندان‌های ساواک شکنجه‌های زیادی

را تحمل کرده است. در خاطره‌ای که می‌خوانید، احمد احمد ماجرای یکی از این گردنه‌ها و به‌سلامت بیرون آمدن از آن را تعریف می‌کند.

ایرج مارکسیست بود و بعد از بحث‌های زیاد اعتقادی، به من گفت: «برای امتحان هم که شده، پنج روز نماز نخوان، بعد ببیا ما بحث کن. آن وقت خواهی دید که مارکسیسم تنها راه پیروزی است. بعد از این پنج روز، اگر حرف‌های ما را قبول کردی، که چه بهتر و اگر قبول نکردی، چیزی را از دست نداده‌ای و قضای نمازت را بخوان و در جهل خودت باقی بمان.»

وسوسه‌های ایرج در من اثر کرد و روزی

کافینت مغزی



رشد
عقل



پروژه‌های علمی
ارتباط مغز با رایانه





انتقال اطلاعات از مغز به ماشین یا مغز به مغز

اتصال مغزی

BCI چیست؟

رابط مغز کامپیوتر (Brain computer interface: BCI) یا رابط ذهن ماشین (Brain machine interface: BMI) یا رابط مستقیم نرونی (Direct neural interface: DNI)، وسیله‌ای است که به واسطه آن مغز و دستگاه‌ها به طور مستقیم، با هم ارتباط برقرار می‌کنند. مغز ما از میلیاردها سلول عصبی ساخته شده است و این سلول‌ها هر بار که فکر، احساس یا حرکتی می‌کنیم، امواجی الکتریکی را به یکدیگر انتقال می‌دهند. این امواج الکتریکی را می‌توان به وسیله دستگاه‌هایی، از درون قشر مغز یا از روی سطح جمجمه جمع کرد و به کامپیوتر فرستاد که آن‌ها را پردازش و سپس به کدها و دستورهای مفهوم برای دستگاه‌های مختلف تبدیل کند.



بخش‌های مختلف

هر BCI از چهار بخش اصلی تشکیل شده است.

۱. گیرنده امواج از مغز.
۲. پیش پردازش کننده‌ای که امواج را تقویت کند و پارازیت‌ها را از بین ببرد.
۳. استخراج کننده‌ای که امواج دارای خصوصیات مشخص را جدا کند.
۴. تبدیل کننده‌ای که اطلاعات نهایی را به دستورهایی برای دستگاه ترجمه کند.

گیرنده امواج دو نوع است

تهاجمی

الکترودهایی را درون مغز یا روی آن می‌گذاریم که امواج الکتریکی را جذب کنند. مزیت: کیفیت و دقت بسیار. محدودیت: نیاز به جراحی، احتمال عفونت و آسیب به بافت مغز، پوشش منطقه محدودی از مغز. کاربرد: تحقیق و آزمایش روی مغز حیوانات، بازبازی توانایی و برطرف کردن نیازهای پزشکی در بیماران با مشکلات موضعی عصبی.

در دو سطح گذاشته می‌شود

روی سطح قشر مغز

درون قشر مغز

غیرتهاجمی

یک گیرنده خارجی با استفاده از سطح اکسیژن و جریان خون، میدان مغناطیسی یا تغییرات ولتاژی که امواج الکتریکی مغز ایجاد می‌کنند، فعالیت مغز را اندازه‌گیری و اطلاعات لازم را ثبت می‌کند. در بین چهار نوع گفته شده، EEG کاربرد بیشتری دارد. مزیت: پوشش منطقه گسترده‌تری از مغز، قابلیت حمل راحت‌تر و ارزان‌تر. محدودیت: کیفیت و قدرت اندک. کاربرد: کارهای تشخیصی پزشکی، انواع کاربردهای مختلف در کاربران سالم.

گیرنده امواج غیرتهاجمی، چهار نوع دارد



fNIRS

EEG



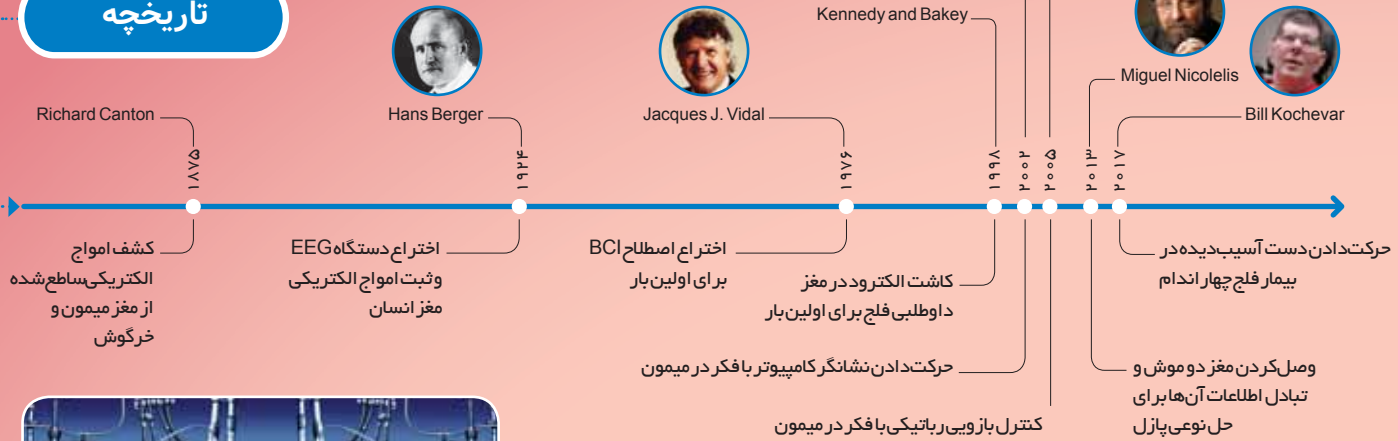
MEG



fMRI



تاریخچه



کاربردها

۳

تبلیغات

- تشخیص احساسات و بررسی اثرگذاری تبلیغات بر روی مخاطبان
- پیدا کردن آپتم‌های جالب توجه بینندگان

۲

محیط هوشمند

- تغییر محیط منزل با توجه به وضعیت ذهنی کاربر
- اندازه‌گیری میزان خستگی ذهنی کارمندان و تهیه برنامه کاری مناسب‌تر
- اندازه‌گیری سطح استرس و تمرکز رانندگان برای کنترل بهتر وسایل نقلیه و جلوگیری از تصادف
- دسترسی گسترده‌تر و سریع‌تر به اینترنت
- ذخیره حافظه و خاطرات

۱

پزشکی

- الف. تشخیص و درمان
 - پیدا کردن تومور و منشأ مشکلات مغزی
 - مثل تشنج و بی‌خوابی
 - نظارت بر سطح هوشیاری بیماران
 - جراحی‌های از راه دور، به وسیله تله‌ریات‌ها
 - ب. ترمیم و بازیابی قدرت ارتباط
 - بازیابی قدرت حرکت در بیماران مبتلا به سکته مغزی، ALS، locked in syndrome
 - ساخت انواع اعضای مصنوعی، مثل حلازون گوش و چشم برای ناشنویان و نابینایان

۴

آموزش

- ارتقای روش‌های یادگیری مهارت‌ها
- کاربردهای تحقیقاتی فراوان
- ابزار دقیق‌تر و قدرتمندتری برای شناخت بهتر احساسات و ذهن انسان
- مطالعه افسردگی و استرس
- ارتقای راه‌های درمانی ذهنی

۵

بازی و سرگرمی

- ارتقای بازی‌های Virtual reality و برگزاری مسابقات مختلف
- انجام دادن سریع‌تر و دقیق‌تر کارهای هنری مختلف مثل نقاشی و نواختن موسیقی



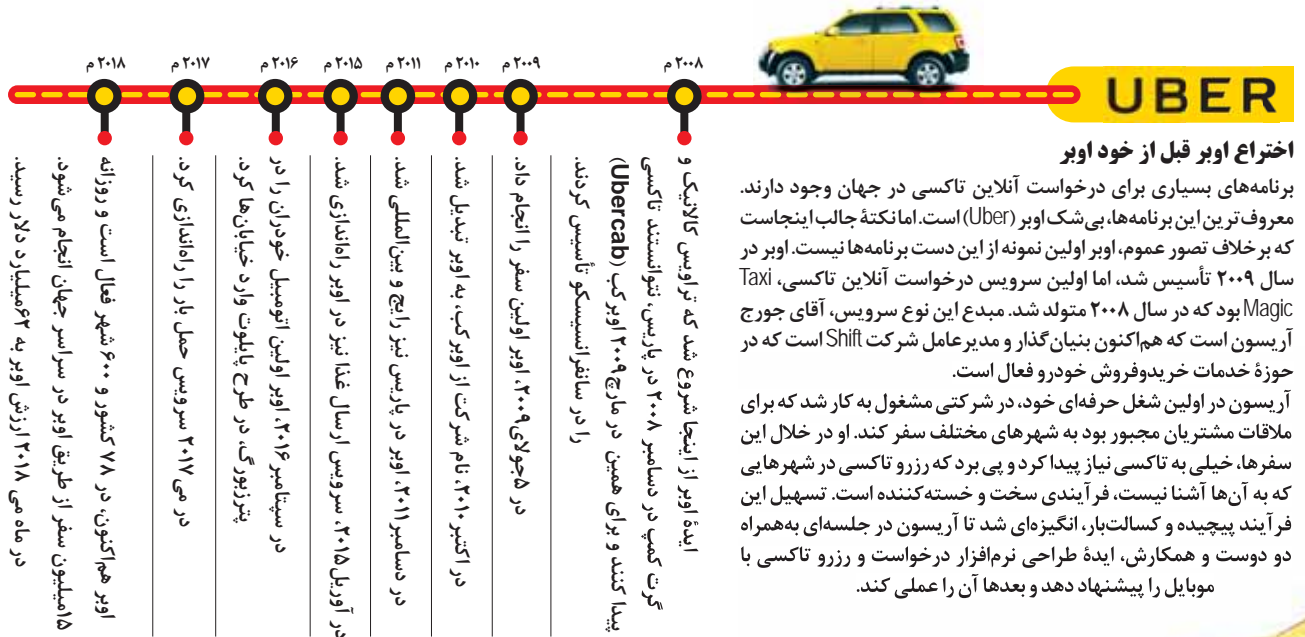
مجتبی برزگر

تا همین چند سال پیش که اسنپ و تپسی در ایران رایج نشده بود، هیچ کس فکر نمی کرد موضوع ساده ای مثل تاکسی تلفنی هم روزی دچار تحول شود. این تحول با بهینه کردن کسب و کاری نو باعث شد که هم راننده ها سود بیشتری کنند و هم مردم. هدف ما از معرفی این موضوعات، این است که کمی بیشتر با پشت پرده داستان آشنا شوید. شاید شما هم روزی توانستید کسب و کاری را دچار تحول کنید.

آنلاین ... دونفر

مسافركشی در طول تاریخ





است، اما این شرکت‌ها جز توسعه‌دهندگان نرم‌افزار، کارمندان و بخش‌های دیگری هم دارند. مهم‌ترین دغدغه شرکت‌های این حوزه، برقراری تعادل میان عرضه و تقاضاست. برای افزایش عرضه، تیم‌های فروش نرم‌افزار، به رانندگان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای مراجعه می‌کنند و آن‌ها را با آموزش‌هایی وارد ناوگان می‌کنند. برای افزایش تقاضا نیز تیم بازاریابی در رسانه‌های مختلف سرویس را تبلیغ می‌کند تا مردم بیشتری به استفاده از آن ترغیب شوند. اما یک تیم دیگر نیز در این میان وجود دارد که تیم عملیات است. وظیفه تیم عملیات، برقراری ارتباط بین تیم‌های فروش، بازاریابی و توسعه‌دهندگان نرم‌افزار است. آن‌ها با تحلیل عملکرد سیستم، به نیازهای جدید توسعه‌یابی می‌برند و برای آن، با واحد مربوط هماهنگ می‌شوند؛ نیازهایی مثل توسعه خدمات در بخش خاصی از شهر، با کمک تیم فروش و بازاریابی یا تعریف عملکرد جدید در نرم‌افزار برای سهولت کنترل سفرها با همکاری تیم توسعه‌دهندگان نرم‌افزار.

افراد مشغول به کار

برنامه‌نویس‌ها، طراحان گرافیک، طراحان رابط و تجربه کاربری، متخصصان فروش، متخصصان بازاریابی، مهندسان سیستم و کارشناسان مدیریت، مدیران منابع انسانی، مدیران مالی، متخصصان تحلیل داده.

اشتراک سفر، خدمتی رایج در ایران، ولی جدید در دنیا



نرم‌افزارهای درخواست آنلاین تاکسی در سراسر دنیا خدماتی برای کاهش هزینه مسافران فراهم کرده‌اند. به این سرویس، اشتراک سفر گفته می‌شود که می‌تواند به دو صورت در لحظه (ridesharing) یا رزرو شده (carpooling) انجام شود. در حالت رزرو شده چندین نفر ممکن است حدود یک مبدأ رو انتخاب کنند و مقصدهای نزدیک به هم داشته باشند و پیش از شروع سفر، اقدام به رزرو تاکسی کنند. این حالت بیشتر در سفرهای بین‌شهری کاربرد دارد. در ایران نیز «کاروانرو»، «همپا» و «باهمسفر» این سرویس را فراهم می‌کنند. اشتراک سفر در لحظه، پیچیده‌تر است و ممکن است مبدأ و مقصد نفر دوم صرفاً در مسیر مسافرت نفر اول باشد. ضمناً سفر رزرو شده نیست، تپسی نیز این سرویس را با عنوان «تپسی لاین» ارائه می‌دهد.

کار این شرکت‌ها

تنها توسعه نرم‌افزار نیست

درست است که محصول نهایی، یک نرم‌افزار مشتری و یک نرم‌افزار راننده است و البته یک نرم‌افزار بک‌آفیس برای نظارت بر انجام سفرها و مدیریت فرایند در مرکز کنترل



اسنپ، پیشرو در بازار ایران



اسنپ، نخستین شرکت درخواست آنلاین تاکسی (در واقع آژانس) در ایران، در پاییز و زمستان سال ۱۳۹۳ فاز عملیاتی خود را آغاز کرد. اسنپ فعالیت خود را با نام تاکسی‌یاب و از منطقه ۲ و ۵ تهران آغاز کرد و در سال ۹۴ به اسنپ تغییر نام داد. بنا به گفته شهرام شاهکار مدیرعامل اسنپ، ارزش این شرکت بین ۱،۴ تا ۱،۷ میلیارد دلار است. اسنپ همچنین با رکورد یک میلیون سفر موفق در روز، هفتمین استارت‌آپ بزرگ این حوزه در سراسر دنیاست.

اسنپ هم‌اکنون در بیش از شصت شهر ایران فعال است و خدمت‌رسانی می‌کند. اسنپ، سرویس‌های حمل غذا (اسنپ‌فود)، حمل بار (اسنپ‌باکس)، حمل مسافر با موتورسیکلت (اسنپ‌بایک) و تاکسی ویژه بانوان (اسنپ رز) را نیز به سرویس پایه خود اضافه کرده است.



چگونه خانه‌مان دوست زمین باشد؟



■ علی خالقی

حتماً همه شنیده‌اید که فلانی آدم سبزی است؛ نشنیده‌اید؟ یا مثلاً شنیده‌اید که برای سبز بودن باید فلان کارها را کرد؛ نشنیده‌اید؟ خب اگر در گوگل هم جست‌وجو کنید سبز بودن، شعر سبز سهراب، علت سبزی زبان، سبزی در ویکی‌پدیا، سبزی‌های قرمه‌سبزی و از این چیزها برایتان باز می‌شود. البته مطمئنم که خیلی‌ها ایتان می‌دانید یا حدس می‌زنید، سبز بودن فردی در دنیا یا فلان کارخانه، به‌طور کلی یعنی افراد یا کارهایی که برای حفظ محیط‌زیست تلاش می‌کنند. یا کارهایی انجام می‌دهند که کمترین ضرر را به محیط‌زیست و زیست‌بوم منطقه و جهان می‌رسانند. می‌دانید که کارخانه در هر صورت کارخانه است و ضررهایی برای طبیعت دارد. اما می‌توان از شدت این آسیب‌ها کم کرد.

سبز بودن در مقیاس‌های کوچک و در حدی که از دست خودمان برمی‌آید، هزینه‌ای ندارد. با لازم نیست برایش کار تجملاتی انجام شود؛ چون خیلی‌ها تا از محیط‌زیست سخن گفته می‌شود، می‌گویند این حرف‌ها برای شکم‌سیرهاست! آیا واقعاً این حرف‌ها فقط برای شکم‌سیرهاست؟ اتفاقاً خانه مسئولیت‌پذیر در برابر محیط‌زیست، نه تنها بخشی از سرمایه و پولش را حفظ می‌کند، بلکه کره زمینش را نیز حفظ می‌کند و بارها گفته‌اند که ما تنها یک زمین داریم. اگر برای حفظش همه آدم‌های روی زمین تلاش نکنند، پس آدم‌فضایی‌ها باید تلاش کنند؟ شما می‌توانید با رعایت نکاتی خانه‌تان را دوست کره زمین کنید.

لامپ‌هایت را عوض کن!

با تعویض لامپ‌های رشته‌ای با لامپ‌های فلورسنت، می‌توانید ۶۰ درصد انرژی را ذخیره کنید. شاید باورتان نشود که اگر یکی از لامپ‌های رشته‌ای را با این لامپ‌های فلورسنت یا CFL یا کم‌مصرف عوض کنید، نزدیک صد مترمکعب گاز گلخانه‌ای کمتری در زمین تولید خواهد شد. به‌اضافه این‌که، لامپ‌های کم‌مصرف در مقایسه با لامپ‌های رشته‌ای گرمای خیلی کمتری تولید می‌کنند و عمر طولانی‌تری دارند. لامپ کم‌مصرف هشت‌هزار ساعت و لامپ رشته‌ای هزار ساعت عمر می‌کنند.



کَمَش کن!

شما می‌توانید فقط با کم کردن یک درجه از سرما یا گرمای مطلوبتان از دستگاه گرمایش یا سرمایش خانه، هزینه‌های پرداخت انرژی، یعنی گاز و برق را تا اندازه چشمگیری کاهش دهید و اگر هرکسی در این کره خاکی بخواهد یک درجه از حشش کوتاه بیاید، می‌دانید چقدر انرژی زمین ذخیره می‌شود و کمتر آسیب خواهد دید؟

از سیم‌رابط استفاده کن

با استفاده از سیم‌های رابط چندمنظوره که قابلیت خاموش و روشن کردن دارند، می‌توانید هروقت به وسایل برقی نیاز نداشتید، خاموششان کنید و فقط با همین کار ساده می‌توانید تا ۱۵ درصد از انرژی مصرفی خانه‌تان را کاهش دهید.



جدا کنید

تلویزیون‌های لامپی در حالت روشن، حدود صد وات و در حالت استندبای، حدود دو وات و تلویزیون‌های پلاسما در حالت روشن حدود چهارصد وات و در حالت استندبای، حدود چهار وات برق مصرف می‌کنند. آمار جهانی نشان می‌دهد، تلویزیون‌ها در هر روز، هفتده ساعت در حالت آماده‌باش یا همان استندبای می‌مانند؛ حالا یکی بیاید و همه تلویزیون‌های جهان را در این اعداد ضرب کند...! لطفاً وقتی نمی‌خواهید تلویزیون تماشا کنید، نه تنها آن را خاموش کنید، بلکه از پریز هم بکشید.

مهمانی زمستانی

شاید خنده‌دار به نظر برسد، اما دوستان یا خانواده‌تان را در زمستان به مهمانی دعوت کنید. چون هر فرد می‌تواند شبیه بخاری‌های صد وات گرما تولید کند و شما برای صرف انرژی خیلی به بخاری نیاز ندارید. الان می‌گویید خب ما که بهار و تابستان به دنیا آمده‌ایم چه؟ باید بگویم که این عنوان و توضیحاتش به مهمانی‌های دوستانه یا خانوادگی مربوط است نه جشن تولد!

بامبو بهتر نیست؟

بامبو سریع‌ترین رشد را در بین تمام گیاهان دنیا دارد. این سرعت به معنی آن است که در مقایسه با گیاهانی که چوب سختی دارند، خیلی سریع‌تر و با منابع کمتری به مصرف می‌رسد. واقعاً بامبو قشنگ‌تر از این ام‌دی‌اف‌های زشت امروزی که از کشو تا کابینت را با آن می‌سازند، نیست؟

پنجره‌های انرژی‌دوست

پنجره‌های عایق انرژی که علاوه بر دوجداره‌های سابق، سه‌جداره هم وارد بازار شده، سرمای خانه را در تابستان و گرمای خانه را در زمستان بهتر نگه می‌دارد. غیر از این، صدا و گردوغبار کمتری هم وارد خانه‌تان می‌شود.

پرده‌ها را کنار بزن

به جای اینکه همه‌اش بخاری و رادیاتور و این جور چیزها را در فصل سرد روشن کنید، در ساعت خوبی از روز، پرده‌ها را کنار بزنید تا گرمای خورشید داخل بیاید. با این کار می‌توانید ۱۰ درصد انرژی را ذخیره کنید.





زهرا صنعتگران
عکس: غلامرضا بهرامی
شما در دبیرستان درس جامعه‌شناسی، روان‌شناسی،
اقتصاد، ادبیات و... دارید؛ اما هیچ کتابی به نام
حقوق ندارید. از کجا می‌فهمید حقوق چه رشته‌ای
است؟ چرا کلاس دارد؟ آینده کاری‌اش چطور است؟
آیا ارزشش را دارد به خاطر این رشته وارد رشته
انسانی بشویم؟ محمد، محسن، سیمین و نگار، چهار
دانشجوی ترم هفت حقوق دانشگاه تهران هستند
و قرار است از حال و روز انسانی‌های «حقوق خوانده»
دفاع کنند. آن‌ها چهار سال درباره قضاوت درس
خوانده‌اند؛ اما این بار قضاوت با شماست: آیا به درد
این رشته می‌خورید؟ دوستش دارید؟

حقوق روی میز هیئت منصفه

آشنایی با رشته حقوق: از پرستیژ تا
واقعیت، در دانشگاه چه می‌گذرد؟

این جهت گیری، تا اندازه‌های هم به مهارت‌های شما تا قبل از ورود به دانشگاه و رسیدن به ترم چهار وابسته است؛ مثلاً:

● اگر در دبیرستان به فلسفه و منطق علاقه داشتید و فلسفه اسلامی برایتان جذاب بود، یا توجه به اینکه نظام حقوقی ما بر اساس قواعد عرفی است، احتمالاً به حقوق خصوصی و جزا گرایش پیدا خواهید کرد؛

● اگر فلسفه غرب خوانده باشید، شاید بیشتر فلسفه حکومت، اینکه مسائل مرتبط با حقوق بشر و حقوق عمومی برایتان جذاب است و مطالعه تاریخ و سیاست‌های مختلف در تاریخ کشورهاست. اگر از خواندن تاریخ بیزار باشید، بعید است در این گرایش دوام بیاورید؛

● اگر در اقتصاد نابغه‌اید، حقوق تجارت را برای شما و شما را برای حقوق تجارت ساخته‌اند؛

● اگر به تاریخ و جامعه‌شناسی علاقه‌مندید، این دو مباحث مهمی هستند که در حقوق اساسی، عمومی و حتی حقوق جزا به کار می‌آیند.

با مدرک کارشناسی حقوق چه می‌توان کرد؟

اگر واقع بین باشیم، با توجه به افزایش تعداد دانشگاه‌ها، از سراسری تا آزاد و پیام نور و... رشته حقوق نیز مثل همه رشته‌هایی که زمانی دست‌نیافتنی بودند، اشباع شده است. با این حال، اگر در یکی از چهار آزمون و کالت، قضاوت، سردفتری و مشاوره حقوقی شرکت کنید و از معدود کسانی باشید که در آزمون پذیرفته شده‌اند، پس از گذراندن دوره کارآموزی دوساله، ممکن است بتوانید به درآمدی حدود چهار پنج میلیون در ماه دست پیدا کنید. مشاور حقوقی شدن، شغلی کارمندی است که در شرکت یا سازمانی استخدام می‌شوید و حقوق می‌گیرید؛ اما در وکالت و قضاوت، تبحر شماست که تعیین می‌کند چقدر درآمد داشته باشید. ارتباطی که با دیگران می‌گیرید، باعث پیچیده‌تر باشد، اگر از پستش بریابید، در بازار رقابتی جلو می‌گیرید و دیگران بیشتر، به شما اعتماد خواهند کرد. بر خلاف داروسازی یا پزشکی، به مطب یا داروخانه نیازی ندارید؛ ممکن است دفتر شما در بندرعباس باشد، اما به دلیل اینکه وکیل کار کشته‌تری هستید، از شما بیشتر در خواست و کالت کنند. در دانشگاه، هیچ واحد عملی‌ای ارائه نخواهد شد؛ بسته به ذوق استاد، ممکن است چند نمونه از آرای دادگاه‌ها را سر کلاس شنیده باشید. یا شاید انجمن علمی دانشگاه، یک بار در سال بازدید از دادگاه یا پزشکی قانونی بگذارد و طبیعتاً با توجه به ظرفیت محدود بازدید، امکان حضور برای همه وجود ندارد. پس کتاب بخوانید، ارتباط بگیرید، پرونده‌های مختلف را مرور کنید و خود را در چالش یادگیری‌های جدید بیندازید؛ این تنها راه جلوداران در رقابت‌هاست.

لیسانس حقوق در سه پله

پله اول: در قدم‌های آغازین قرار نیست پرونده قتل جلوی کسی باز شود. شما را به پزشکی قانونی نخواهند برد. قرار نیست، حتی از نزدیک، دفتر داری ببینید؛ با این حال، در این پله با کلیات حقوق و نظام حقوقی ایران آشنا می‌شوید. پس از اینکه کم کم فرق حقوق جزا، حقوق خصوصی، عمومی و... را فهمیدید، مرحله دوم آغاز می‌شود؛

پله دوم: حالا وقت آن است بدانید چرا؟ چرا ما برای قضاوت به این شیوه عمل می‌کنیم؟ مبنای این حقوق از کجا آمده است؟ در مرحله دوم، بیشتر با مبنای فقهی قوانین آشنا خواهید شد؛ این کار را می‌کنیم و چه باید کرد؟ در مقایسه با آن‌ها چرا خون دوران کارشناسی است و با رویکرد تطبیقی، نظام‌های حقوقی دنیا را بررسی می‌کند.

گرایش‌های حقوقی در دوره کارشناسی

۱. حقوق عمومی: در واقع حقوق عمومی زیرمجموعه حقوق اساسی است و بیشتر به بررسی قانون گذاری می‌پردازد. چطور تنظیم شده‌اند؛

۲. حقوق خصوصی: در رشته حقوق به آنچه حق هر انسان است، از تولد تا مرگ او، خواهید پرداخت. از شناسنامه تا وصیت‌نامه، دعوای مدنی، مباحث اقتصادی، تجاری و...؛

۳. حقوق جزا: فلسفه مجازات چیست؟ انواع مجازات و وکیل نامی، مباحث اقتصادی، تجاری و...؛

۴. حقوق بین الملل: تأثیر نظام‌های حقوقی جهان بر نظام حقوقی ما و تأثیر نظام حقوقی خودمان بر تصویر ما در جهان، حقوق بین دولتها و مجازات، در گرایش جزا مشخص خواهند شد؛

بر نظام حقوقی ما و تأثیر نظام حقوقی جهان بر تصویر ما در جهان، حقوق بین دولتها و مجازات، در گرایش جزا مشخص خواهند شد؛

از کجا بفهمید به رشته حقوق علاقه دارید؟

حقوق، علمی کاربردی و بین رشته‌ای است. برای موفقیت در این رشته، لازم است اطلاعات و علایق بین رشته‌ای داشته باشید. تقریباً از ترم چهارم به بعد، مشخص می‌شود که هر دانشجوی بیشتر به چه گرایشی علاقه دارد؛ اما



- محمد صابری نژاد
- متولد ایلام، با رتبه کشوری ۸۸
- معدل دیپلم: ۱۹
- معدل دانشگاه: ۱۸

محمد، تنها فرزند پدر و مادری بود که تاریخ و هنر خوانده بودند. با اصرار خانواده‌اش، از همان اول مجبور شد به دلیل کمبود شغل، دور تاریخ را خط بکشد. تصمیم گرفت بین خواندن کارگردانی در هنرستان صداوسیما و حقوق یکی را انتخاب کند که با توجه به نبود رشته کارگردانی در هنرستان، سر از رشته انسانی در آورد. البته در فامیل، در کت هیچ کس نمی‌رفت که چرا کسی که در المپیاد ریاضی رتبه آورده، باید سر کلاس‌های انسانی بنشیند؛ اما محمد حوصله کتاب‌های ریاضی را نداشت و ترجیح می‌داد در این چند سال دبیرستان، سرش به تاریخ و ادبیات و... گرم باشد.

تحت تأثیر معلم اجتماعی مدرسه به انسانی

علاقه‌مند شده بودم. اما درس‌های ترم اول توی ذوقم زد. دعوای حقوقی وسط دادگاه را دیده بودم و حالا باید خیلی مؤدب سر کلاس‌ها می‌نشستم. در واقع، ترم‌های اول دانشگاه شبیه مدرسه است. هنوز جزوه می‌نویسی، کتاب می‌خوری، فقط مطالب درسی می‌خوانی یا مطالبی که باید جدی‌گیری را جدی‌گیری و بعداً گیر می‌کنی. طول کشید تا با شرایط کنار بیاییم؛ اما حالا مسائل کاربردی‌تر شده‌اند و آینده قابل‌پیش‌بینی‌تر از ترم‌های اول است. من برای کنکور ارشد هم شرکت می‌کنم. به نظرم ارشدخواندن باعث تخصص بیشتر پیدا کردن در گرایشی است که دوستش داریم. تخصص بیشتر هم، البته در کنار تجربه عملی، برای یک وکیل موقعیت‌آفرین است. هم به لحاظ افزایش مهارت و هم بیشتر شدن سرمایه اجتماعی.



- محسن تدین
- متولد هشتگرد، با
- رتبه کشوری ۱۰۰۰
- معدل دیپلم: ۱۹
- معدل دانشگاه: ۱۸

سرنوشت محسن، پس از فوت پدر بزرگش، زمانی که پدرش درگیر مسائل انحصاروراثت شده بود، ناخودآگاه به رشته حقوق گره خورد. با برادرش برای پیگیری کارها به اداره‌های مختلف می‌رفتند. اصطلاحات و اطلاعات حقوقی به گوشش می‌خورد و زمانی که در ترم‌های اول، وقتی همه بی‌فاصله از مدرسه وارد دانشگاه شده‌اند و با حقوق غریبه‌اند، از اطلاعاتش استفاده می‌کرد و به تنها دانشجوی اهل صحبت کلاس تبدیل شد و همین موضوع اعتماد به نفسش را تقویت کرد!

به نظر محسن، وکیل بودن کلاس دارد. دلش می‌خواهد کار مستقل داشته باشد و برنامه‌اش دست خودش باشد. از اینکه حالا دوست و فامیل، سؤالات حقوقی‌شان را از او می‌پرسند و به دیگران مشورت می‌دهد، راضی است؛ با این حال، محسن در ترم‌های اول ورود به دانشگاه سرخورده شد.

معلم ریاضی‌ام مخالف انتخابم

بود. می‌گفت وکیل بشی، باید از مجرم دفاع کنی! تأثیر مدرسه، پدرم و دوستانم بود که باعث شد در انتخابم مصمم بشوم. اکثر بچه‌ها، در ترم‌های اول از دانشگاه زده می‌شوند؛ اما من پیش از ورود به دانشگاه، فلسفه و تاریخ خوانده بودم. به سیاست هم علاقه داشتم. ترم‌های اول که بیشتر درس‌های حقوق اساسی و جامعه‌شناسی ارائه می‌شد، به جز دانشگاه خودمان، سر کلاس‌های دانشگاه شهید بهشتی هم می‌رفتم. با تغییر مباحث و ورود به حوزه حقوق خصوصی، حوصله‌ام از کلاس‌ها سر رفت. اما حالا از اینکه حقوق خوانده‌ام راضی‌ام. بعد از حقوق، آدم منظم‌تری شدم. به معنی جملاتی که به ظاهر ساده‌اند بیشتر توجه می‌کنم و با استدلال صحبت می‌کنم؛ اتفاقی که تا قبل از این چهار سال نمی‌افتاد و ممکن بود حین یک بحث سیاسی یا اجتماعی هیجان‌زده بشوم و بدون شواهد و مدارک نظرم را ارائه بدهم.

ماه‌های اول حسابی پشیمون بودم. زمان کنکور تو دانشکده هنر دانشگاه تهران درس می‌خوندم و تصورم از دانشگاه اون بود. ولی یکپهو وارد یه فضای خشک شدم. آن قدر غر زدم که من رو به‌زور آوردید که کوتاه اومدن و گفتن برو تغییر رشته بده. واقعیت اینکه مسیر زندگی اون‌قدرها هم که ما فکر می‌کنیم پیش‌بینی شده نیست. درس‌ها که به حقوق جزا رسید، کم‌کم از حقوق خوشم اومد. از وقتی خوندن رو یاد گرفته بودم، همیشه صفحه حوادث روزنامه‌ها رو می‌خوندم و اصلاً به این مشکل که حقوق به درد دخترها نمی‌خوره برنخوردیم. کلاً دختر بودن راحت نیست، ولی آمادگی پذیرش چالش‌هاش رو داشتیم. حالا حواسم بیشتر به آدم‌های اطرافم و مشکلاتشون هست. اما واقعیت اینه که هنوزم سردرگم و نمی‌دونم برای آینده چه برنامه‌ای دارم؟



● نگار هاشمی
● متولد تهران، با رتبه ۳۵۲ کشوری
● معدل دیپلم: ۱۸
● معدل دانشگاه: ۱۷

نگار در خانواده‌ای درس‌خوانده بزرگ شده است. مادرش لیسانس علوم اجتماعی دارد، تحصیلات پدرش ریاضی است، خواهرش پزشک است و برادرش مترجم زبان. خودش تصمیم داشت هنرستان را انتخاب کند تا این کلکسیون تکمیل شود؛ اما با مخالفت پدرش مواجه شد. می‌گوید: «از جایی که درس خواندن جدی‌تر شد، همیشه علاقه‌ام به تاریخ و جغرافی بیشتر از علوم و ریاضی بود.» حتی جغرافی را بهتر از حقوق زد، اما به همان دلیل همیشگی نبودن شغل، یکی دو ساعت قبل از بسته شدن سایت، همه توجیهش کردند حقوق را در انتخاب‌های اولش بیاورد. نگار بعد از هنرستان، ترجیح می‌داد روان‌شناسی بخواند. با وجود اینکه یک خواهر بزرگ‌تر دارد، مادرش همیشه، با او درددل می‌کند و دوستانش برای تصمیم‌گیری‌هایشان سراغ نگار می‌آیند. او می‌دانست مشاور خوبی می‌شود، اما با پیشنهاد مشاورش که توصیه کرد در وکالت و مشاوره حقوقی، هم می‌توانی با مردم صحبت کنی و هم به‌دردبخور باشی، نهایتاً از رشته حقوق سر درآورد.

● سیمین میرابراهیمی
● متولد تهران، با رتبه کشوری ۱۸۰
● معدل دیپلم: ۱۹
● معدل دانشگاه: ۱۷

علاقه اصلی سیمین، تحصیل در حیطة تئاتر بود؛ اما فکر می‌کند گاهی باید قید چیزهایی را که دوست دارد بزند تا موفق شود؛ و گرنه با تئاتر نمی‌شد در جایگاه زنی مستقل زندگی را چرخاند. او از اولین روزی که وارد رشته انسانی شد، می‌دانست دلش می‌خواهد حقوق بخواند. البته شناختی از این رشته نداشت، اما همین که هیچ شناختی نداشت، باعث می‌شد از حقوق بدش هم نیاید. سیمین نمی‌فهمد چرا می‌گویند حقوق خواندن به درد دخترها نمی‌خورد. تنها برنده جایزه جهانی حقوق، خانمی ایرانی است و به نظر سیمین همه چیز به شخصیت خود دانش‌آموزان بستگی دارد. چه بخواهند حقوق بخوانند، چه پزشکی، چه نجاری!

ترم‌های اول، همین که فضا عوض شده بود و مجبور نبودیم فقط یک کتاب بخوانیم، بس بود! همین که می‌شد با استاد مخالفت کرد و هر ترم استاداها عوض می‌شدند و تا آخر سال با یک نفر، یک ایده و یک منبع آموزشی سر نمی‌کردیم. از اینکه دوست‌های بزرگ‌تر از خودم پیدا کردم و بحث‌های سیاسی برایمان جدی شد، از اینکه پرونده‌ها و رمان‌ها، هم درس‌م بودند هم تفریح‌م و هم کارم، لذت می‌بردم. دیدگاه من نسبت به جملات عوض نشد، آن قدری حساس نشدم و آن قدری باسواد نیستیم؛ اما نوع ارتباطاتم تغییر کرده و از دقت کردن به جزئیاتی که در صحبت‌های مردم می‌شنوم لذت می‌برم.



آنچه در اینترنت آزارمان می‌دهد

اعصاب خردکن‌های مجازی

■ زهرا ابراهیم‌پور

نابغه‌های فناوری کسانی هستند که باید برای داشتن اینترنت، از آن‌ها ممنون باشیم؛ اما بعضی از آن‌ها، چیزهایی ابداع کرده‌اند که نه تنها خوش‌حالمان نمی‌کنند، بلکه آزارمان می‌دهند. تا حالا شده وارد سایتی بشوید تا یک قطعه‌ی موسیقی دانلود کنید؟ پس احتمالاً بر ایتان پیش آمده که با کلیک روی گزینه «دانلود»، ناگهان بارانی از صفحات وب پیش رویتان ببارد! با این مطلب همراه باشید تا ابداعات اعصاب‌خردکن بشر را در بستر وب بشناسیم.

۱

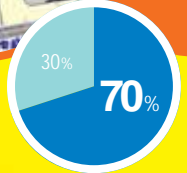
تبلیغات بالاپر یا پاپ‌آپ (POP-UP)

سازنده: اتان زاگرم

تبلیغات پاپ‌آپ در اصل برای این ابداع شدند که قرار دادن تبلیغات در صفحه اصلی سایت‌ها، برای کاربران آزاردهنده بود؛ اما نتیجه بدتر شد!



من به این باور رسیده‌ام که تبلیغات، بزرگ‌ترین گناه وب است.



تبلیغات پاپ‌آپ از نظر ۷۰ درصد مردم، آزاردهنده‌ترین نوع تبلیغات اینترنتی است.

۲

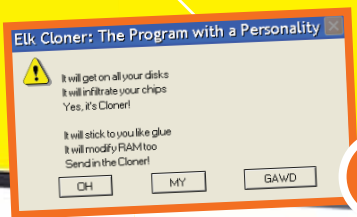


کیچا
سازندگان: مانوئل بلوم، جان لنگفورد، لونیس وون آن

کیچا تصویر ترکیبی از حروف و اعداد است که معمولاً هنگام پرکردن فرم‌ها یا ورود به برخی سایت‌ها می‌بینیم. این روند ارزیابی و سیستمی امنیتی، برای جلوگیری از حمله‌های خرابکارانه ربات‌های اینترنتی است. کیچا ممکن است برای افرادی که بیماری نارساخواری یا مشکلات بینایی دارند، دردسرساز شود. رمزگشایی کیچا‌های صوتی از این هم دشوارتر است.

زمانی که مردم هر روز فقط می‌کنند برای اینکه اوقات گذرانند هستند و نم ریاضت (سامانت) ۲۰ کیچا (۱۰ ثانیه) که در روز کامل می‌شوند زمانی که لازم است تا یک کیچا رمز گشایی شود

۳



اولین ویروس (با نام Elk Cloner)

سازنده: ریچ اسکرنتا
سال انتشار: ۱۳۶۰

ویروس ال‌کلونر (Elk Cloner) را نوجوانی پانزده‌ساله به نام ریچ اسکرنتا برای رایانه‌های تحت سیستم‌عامل اپل ۲ و داس ۳.۳ نوشت. او برای تفریح و سرگرمی این کار را کرد. این ویروس همراه با فلاپی‌دیسک منتقل می‌شد، اما برای انتقام یا خرابکاری نبود؛ بلکه فقط کاربری را که رایانه‌اش آلوده شده بود، آزار می‌داد. افرادی که رایانه‌شان با ال‌کلونر آلوده شده بود، هر پنج بار که سیستم روشن می‌شد، شعر زیر را روی صفحه مشاهده می‌کردند و صدایی می‌شنیدند: *بر روی تمام دیسک‌های خود مرا پیدا می‌کنید/ من به درون تراشه‌های رایانه شما نفوذ می‌کنم/ بله، من کلونر هستم/ من مانند چسب به شما می‌چسبم/ زم را هم تغییر می‌دهم/ کلونر را بفرستید!*

۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (دلار)

هزینه‌ای که جرائم رایانه‌ای در سال ۲۰۱۴ به اقتصاد جهانی تحمیل کرده است



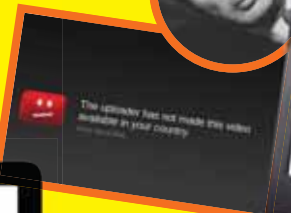
گفته می‌شود که کنورگ بودن هاوسن کسی بود که مقدمات اعمال این نوع سانسور را فراهم کرد.

دسترسی به این نرم افزار در کشور شما امکان پذیر نیست.

۴

سانسور بر حسب کشور

بر اساس برخی قراردادهای شرکت‌های تأمین خدمات آنلاین، موظفانند برای کاربرانی که قوانین کپی رایت را رعایت نمی‌کنند، محدودیت‌هایی اعمال کنند. این محدودیت را زمانی می‌بینید که صفحه‌ای باز می‌کنید تا ویدئو یا نرم‌افزاری برای گوشی‌تان دانلود کنید و با پیغامی مثل این روبه‌رو می‌شوید:

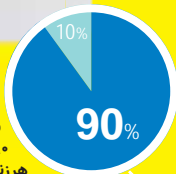


اسپم (هرزنامه)

اولین فرستنده: گری تونرک

در سال ۱۳۵۷، تونرک ایمیلی با مضمون تبلیغ رایانه جدید، به ۳۹۳ نفر فرستاد. او باز خورد مثبتی نگرفت؛ ولی توانست چند دستگاه از رایانه شرکتش را بفرشد. ۱۰ سال بعد، بار دیگر این روش به کار گرفته شد. شرکت‌ها به تبلیغ از طریق اسپم، به دلیل هزینه بسیار کم، علاقه‌مندند.

۵



در سال ۲۰۱۱، بر اساس آماری، ۹۰ درصد ایمیل‌ها هرزنامه بوده‌اند.

۶

ثبت سودجویانه دامنه (cybersquatting)

اولین سایبر اسکاتینگ: دنیس توپین

سایبر اسکاتینگ زمانی اتفاق می‌افتد که شخصی یا گروهی، نام دامنه‌ای را ثبت می‌کنند که با نشان تجاری معروفی مرتبط است. سپس در ازای تحویل این نام دامنه به آن شرکت یا برند معروف، پول هنگفتی را درخواست می‌کنند. در سال ۱۳۷۴، دنیس توپین نام دامنه‌هایی را ثبت کرد که با پیش از صد شرکت مرتبط بودند؛ قصد او این بود که این نام دامنه‌ها را به خود آن شرکت‌ها بفرشد. سه سال بعد، یکی از شرکت‌ها به نام پاناویژن، از توپین به دلیل تضعیف نشان تجاری‌اش شکایت کرد.

در سال ۱۳۷۵ برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های بعدی، راهکار قانونی ایجاد شد.



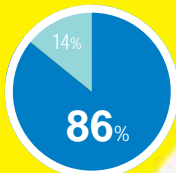
۷

کوکی‌ها (cookies)

سازنده: لو موتولی

قبل از ابداع کوکی‌ها، وبسایت‌ها راهی نداشتند که بفهمند کاربری قبلاً سایت را دیده یا نه. کوکی، روشی برای رصد فعالیت کاربران سایت‌هاست. موتولی در سال ۱۳۷۳، کوکی‌ها را برای نت اسکپ ابداع کرد.

تنظیم محتوا بر پایه ردیابی فعالیت کاربران در سایت. +
از بین رفتن حریم خصوصی کاربران در فضای وب. -



از میان کاربران آمریکایی، ۸۶ درصد دوست دارند ردیابی دیجیتال خود، از جمله کوکی‌ها، را پاک کنند.

۳۲



تصویرسازی: حمید پروینی



گام به گام سلامتی

علی خاکبازان

- پیاده روی ناپیوسته تدریجی را کاهش می دهد.
- ده دقیقه پیاده روی، اندروپین را افزایش می دهد که باعث کاهش استرس، تنش، خشم، خستگی و آشفتگی ذهن می شود.
- احتمال ابتلا به آکز ایمر را تا پنج سال عقب می اندازد.
- احتمال ابتلا به سرماخوردگی و بیماری را کاهش می دهد.
- ضربان قلب و سرعت گردش خون افزایش می یابد که در نتیجه قلب سالم تری خواهیم داشت.
- ماهیچه های شانه و دستها را به حرکت وامی دارد.
- فشارخون را منظم می کند.
- عضلات شکم تحریک می شوند.
- باعث ایجاد بافت استخوانی می شود و خطر پوکی استخوان را می کاهش.
- در خانمها تا ۳۱ درصد، احتمال ابتلا به سرطان روده بزرگ کاهش می یابد.
- باعث تقویت پاها، ماهیچه های چهارسر ران، مفاصل ران و عضلات عقب ران می شود.
- باعث انعطاف بیشتر بدن می شود و احتمال صدمه دیدن هنگام زمین خوردن را کاهش می دهد.
- بدن کالری بیشتری را می سوزاند.
- فقط نیم ساعت پیاده روی در پنج روز از هفته، ما را سالم تر و شاداب تر می سازد.





زیر نظر روح‌الله احمدی

● برخی مؤسسات کنکور برای یک جلسه، یک یا دو میلیون تومان از خانواده‌ها می‌گیرند و همین مؤسسات در برابر هزف کنکور و شبه‌کنکورها مقاومت می‌کنند.

رشاد جوان



مقاومت
فردج داره
دیگه!

جلسه‌ای
دومیلیون
تومن!؟





رشیدنامه (منظومه دنباله دار)

■ سعید سلیمان پورارومی

قسمت پنجم

ماجرای رشید و کارگردان و پیشنهاد بازیگری به او

فضای صحنه فوشگل بود و دل فواه

به قول بچه‌ها: مامانی و ماه!

فضا آکنده از شور و ترانه

شبهه فیلم‌های عاشقانه

یکی از روزها توی فیابان

یکی سوی رشید آمد شتابان

بلگفتا: «ای پسر، من فیلم‌سازم

یقیناً با بزرگان هم‌ترازم!»

به پهره عین «جان فورد»^۱ و به تکنیک

کمی بالاتر از «استلی کوبریک»^۲

تو را دیدم^۳ به‌طور اتفاقی

عجب شمشاد فوش سبک و سیاقی!

قر سرو و تو فیلی فابریک است

رفت هم کاملاً فوتوژنیک^۴ است

بدون اینکه گیرم از شما تست

ز روی تجربه دانم You are best!

یقیناً با دو متر و فردهای قر،

پیایی این میان توفیق بی‌سر

سزاوار هزاران آفرینی

بکن در فیلم من نقش آفرینی

رشید از گفته او گشت فوش‌حال

در آورد آن زمان کویی دو تا بال

بلگفتا: «نقش پندم^۵ گفت: «اول»

رشید از شوق داری زد که: «ای ول،

تگیری هان، سراغ دیگری را

که بنده عاشقم بازیگری را

رمانتیک است اگر این فیلم سرکار

چنان‌گه که کم تاگیرم اسکار!

اگر آکشن، که باشم اند آکشن،

بموم از روی ماشین، اسلوموشن^۶

اگر رزمی ست فیلمت، وقت آکران

برای دیدنش آید یکی چان



■ تصویرسازی: سام سلماسی

● به بار از طرف مدرسه رفتیم شهر بازی، منم داشتیم جیغ می‌زدم. ناظم اومد گفت: «چی کار می‌کنی؟» گفتیم: «شهر بازی. جیغ می‌زنم.» گفت: «آره تو شهر بازی جیغ می‌زنی، اما نه توی بار کینگش.» دیر گفت: من دیگه خودمم خیس کرده بودم.



پیک پیک مستون

■ مهرداد حسین‌زاده





بهر طویل

من و پهپاد

■ سعید طلایی

توی بازار قدم می‌زدم آزاد و خوش و شاد که یک مرتبه پشمان من افتاد به یک ماکت پهپاد که از داخل ویترین مغازه به من انگار که چشمک زد و مهرش به دل فسته‌ام افتاد. پشان آتش شیرین به دل عاشق فرهاد. ندانی که پشان بود! ولی عیف که یک ذره گران بود، کمی قیمت آن خارج از حد توان بود و گمانم که دلش با دگران بود. ولی باز نگاهم به همان ماکت فوشکل نگران بود. فروشنده به من گفت که از نسبه و قسطی فبری نیست که امروز مرا حوصله در دسری نیست.

قیمتش سر به فلک می‌زد و انگار تن و روح مرا داشت کتک می‌زد و بر زخمی بییم چه غریبانه نمک می‌زد و کفتم به خودم کاش که در بانک مسابی بکنم باز فقط مفض پس انداز که هر چند بریعی ست در آغاز در آن نیست به جز چندر یک غاز (۱) از آن روی که دارایی ما کرچه که مفرد، ولی مقتصری بود که بعد از دوسه ماهی بشود جمع پشان قطره که جمعش بشود رود که آفر بفرم آتیه دلم فواست اگر دیر و اگر زود که من را به جز آن ماکت پهپاد دگر خواسته بیشتری نیست. مرا چشم به چیز دیگری نیست.

فلاصه پس از آن روز، نه دیگر فبر از فرج اضافی و فرید الکی بود و نه حتی فبر از خوردن سمبوسه و یا بیفتگی بود و به آن پول نه میل زدن نافنگی بود. درست است که گاهی ته اعماق دلم وسوسه و قلقلگی بود، ولی دست به پولم ن‌زدم تا که سرانجام پس از بیست و یک ماه و سه هفته به همان قیمت پهپاد رسیدم. ولی آن روز گذشت و نفریدم که گران تر شده بود و من در مانده به ناکه پکیدم. امردی نیست بگوید به فنا رفت چرا قدرت بازوی فریدم؟ پدرم البته آمد کمک مقتصری کرد و به لطفش، به همان ماکت دل فواه رسیدم که فدایش جهان با همه وسعت خود نیز به اندازه مهر پدری نیست.

شما نیز که از نسل جوانید و شبیه خودمانید و پس انداز کنانید، چه فوب است اگر بهر طویلی بنویسید و برای رفقا و در و همسایه بفوانید و چه بهتر که به تفریه رشد جوان هم برسانید که هم چاپ شود، هم بنزنده جایزه‌ای از طرف ما بستانید! ببینید، چرا پس اثری از اثری نیست؟



بهر طویل، بهر جایزه

بهر طویل‌هایتان را در یکی از شبکه‌های اجتماعی به شماره رشد جوان (۰۹۰۳۳۳۶۷۷۹۹۹) ارسال کنید. ما به فلاقانه‌ترین بهر طویل‌ها جایزه می‌دهیم.

- ۱ و ۲. کارگردان‌های معروف و البته فقیر سینما.
۳. فوش عکس.
۴. حرکت آهسته.
۵. ضربه‌ای در کلواندو.

ادامه دارد...

به آپ پاگی^۵ رها سازم چو پا را
 شل و پیل می‌کنم آدم‌بدا (۱) را»
 بگفت: «ای گل‌پسر، ای سرو رعنا
 نباشد فیلم من از این مدل‌ها
 بسازم آگهی‌های تجاری
 بگیرم دستمزد را (دلاری)
 چنین گفتا رشید قصه ما
 که: «تبلیغ تو بهر چیست آقا؟»
 به پاسخ گفت: «بهر نردبان است
 بر نرد «لیفتن آفت» آلمان است
 تو با این قد تاپ و نردبانی،
 در این تبلیغ فواهی شد جهانی»
 رشید این را شنید و در دم افسرد
 به طعنه گفت: «ای آقای جان خود،
 مگر ما جنس ایرانی نداریم
 که حتی نردبان از خارج آریم؟!»
 اگر برگردن مفلص نعی تیغ
 برای آن فواهم کرد تبلیغ
 تو را یک جمله گویم در نهایت
 بکن تولید ملی را حمایت
 نشد همکاری من با تو مقدر»
 رشید این را بگفت و شد از او دور
 ز حیرت کارگردان داد زد: «Why؟!»
 جواب آمد که: «ای استلی جان، Bye»



منظومه دهه هشتادی‌ها

قسمت پنجم:

الا پی پوشم؟

■ اثر طبع عباس امردی دهه شصتی

اول هر شعر به نام فرای
او که به فلق است و جهان، رهنمای
او که پیوشاند به اندام ما
پوشش ایمان و لباس هیا
...

دوره ما عُرف، پسندیده بود
رفت و لباس همه پوشیده بود
این همه بوتیکی بی‌فود نبود
دوره ما مردزگی، مرد نبود
بر تن مردم مدل فمره‌ای
نیست به‌جز بیست بر آن نمره‌ای
پاپه و دمپاش فراخ و گشاد
داخل آن بود فضای زیارا
چرخ زدی داخل تنبان، نسیم
مایه آسایش و فقط مریم
وای که شلوار پر از پیل بود
هیچ پر از تفته و آئیل بود

دفتر و فودکار، کتاب و فیار
داخل بیبش شده با، بی‌فشارا
باز تو می‌شد کنی اعضای فویش
یا صدوهشتاد کنی پای فویش
لیک کنون مرد شده شلوار هین
پاپه شده تنگ‌تر از آستین
فحاش بگویم: شده کوتاه، فحاق
فون، دل ماگشته از این اتفاق
آه بگو آن‌همه فشتنگ چه شد؟
گشت نوان اندک و اندک، چه شد؟
بر بدنت سفت فشار آورد
جوش و عرق‌سوز به بار آورد
لوله تفنگی شده و پاپه تنگ
ظاهر آن نیز نباشد قشنگ
پاره و پوره شده و زاپ‌دار^۲
مثل گدایان سر لاله‌زار
بس که بود تنگ و فشرده کتان،
هیس درونش شده گاز متان!
آمده تی‌شرت به بالای ناف!
نیست در آن صحبت ستر و عفاف...
از طرف دیگر و در بانوان
مردزگی رفته به روی روان
تا که کمی نافنشان لاک فورد
بار زد و مانتویشان پاک فورد
پر زده از شانه ایشان اپل^۳
آمده از مقنعه بیرون قُل
داده به بابا، ننه راپورتشان
از بردی و تنگی ساپورتشان
البسه و روسری رنگ بیغ
با دهه شصت، تفاوت عمیق

ای پسر و دفتر هشتادزی
زود بول تنگی و آزاد زی
در عقب یک مرد غربی مرو
در پی آن کافر مریمی، مرو
شیک بیوشید و جوانی کنید
سنت فود نیز جهانی کنید



شعر تر و خشک



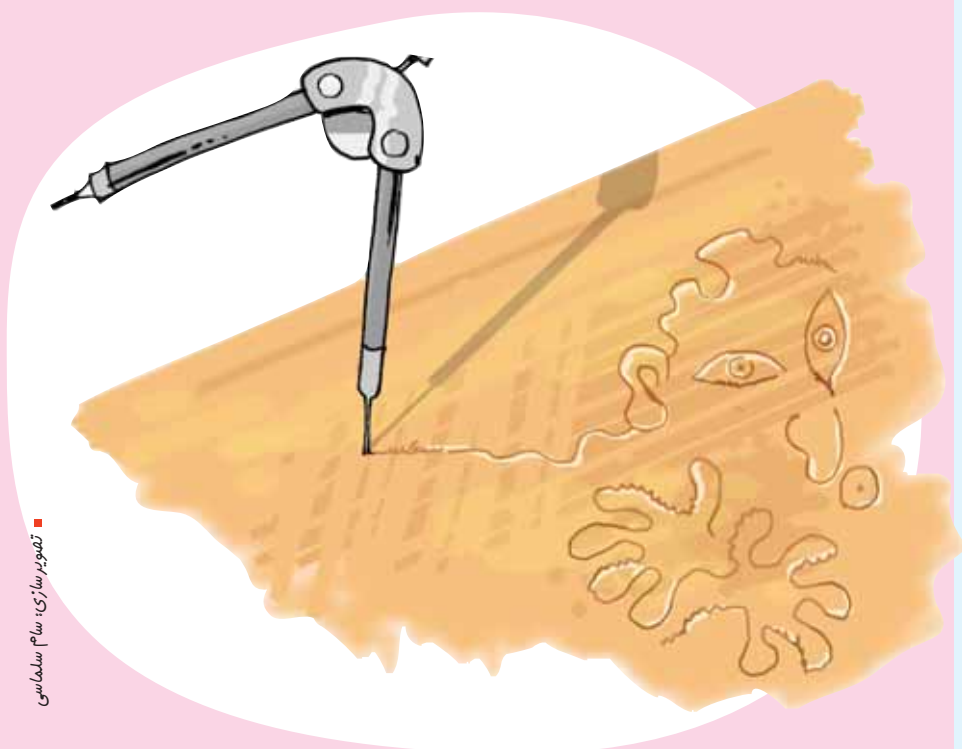
پابلو پیکاسو پشت نیمکت

مهری استارامهر
 نمی‌دونم چه کیفی داره این کار
 که واسه م این قره فزانه هر بار
 دوباره وسوسه اوامر سرافقم
 رو نیمکت اسممونم با پرکار
 شده میزم برام مثل تابلو
 گل‌اشن اسممون وقته پابلو
 رو نیمکت بس که نقاشی کشیدم
 دارم کم‌کم می‌شم پابلو پیکاسو
 دلم می‌گه که نیمکت وقتی مقته
 بزار یاری شه این زوق نوقته
 ولی از حفظ اموال عمومی
 دل من تانورن پینزی تگفته
 درتقی روی میزم می‌نشونم
 به پایش پوی تری می‌کشونم
 همیشه با نوک پرکارم از قور
 هنرهای زیادی می‌فشانم
 من و پرکار و این طبع هنربار
 قرارا این هنرها را تکه دار
 تشکر می‌کنم هر روز و هر شب
 صمیمانه از این پرکار پرکار

۱. منظور چین‌هایی است که در قسمت بالای شلوار مردانه می‌دوختند و هرچه تعدادشان بیشتر بود، فضای پولان‌دارن برای صاحب شلوار بیشتر بود و البته شکل آن فمره‌ای‌تر می‌شدا

۲. شلوارهای چین که با تیغ جاهای مختلف آن را پاره کرده‌اند. قبلا گداها و فقرا این‌گونه می‌پوشیدند، ولی الان مر شده است!

۳. بالشتکی بود که داخل آن را با ابر و پنبه و مانند آن پر می‌کردند و برای فوش‌حالت نشان‌دارن سرشانه‌های ماننو از آن استفاده می‌شد.





شونف فیزیکی

خال حافظ در تبیین نظریهٔ بازتابش کلی و ایجاد سراب

■ مهدی فرج‌اللهی

خال این ماه:

دور است سر آب از این بادیه هُش دار

تا غول بیابان نفریید به سرابت

حافظ

تفسیر خال:

ای صاحب خال بدان و آگاه باش که در اثر تابش فورشید، سطح زمین بادیه و هوای میاور آن گرم

می‌شود. وقتی نور به زمین می‌رسد، می‌گویند:

«اوه‌اوه، چه داغها!» و برمی‌گردد. شبیه کاری که ما با شست پایمان قبل از رفتن به چلوچی انجام می‌دهیم.

در این لفظه غول بیابان دست به کار شده است و با کمک کم‌شدن فزید شکست، با گرم‌تر و رقیق‌تر شدن هوا، باعث شکست نور و در نهایت بازتابش کلی و توهم انعکاس آب و ایجاد سراب می‌شود. در هر مرحله از زندگی، از این غول‌ها و سراب‌ها پیدا می‌شود. به قول جناب صائب

تبریزی:

تار و پود عالم امکان بود موج سراب

همپو سوزن یا به پشم فور مده این رشته را

غول بیابان با سراب، کاریکاتور آب را می‌کشد تا تو را فریب دهد که دست به اشتباه بزنی. پس هشدار جناب حافظ را جدی بگیر و در زندگی بپاکه اشتباه نرنی داراش. از فار مغیلان نترس و پس از کشتن غول لاکردار، دکمه Save را بزنی و به مرحلهٔ بعد برو.



تصویرسازی: سام سلطانی

یه بار من انضباط مردود شدم، سه ماه تابستون رفتم مدرسه دست‌به‌سینه نشستم تا پاسش کنم.



تاریخ‌نسخ



آرم موم گمنام

■ عبدالله مقدمی

بچه‌جان، تو که همیشه با آرم‌های موم تاریخ صحبت می‌کنی، چرا با من حرف نمی‌زنی؟

موم؟ فب مگر شما مومید؟

بله! فیلی هم مومم. تازه فقط من نیستم. ما یک گروهیم به نام «سندیکای آرم‌های موم گمنام».

نه! چه باحال. حالا شما بفرمایید کی هستید.

من همان نصاب پادر نادرشاهم که پارسال در باره‌اش فوانری.

آها، همان که اضافه‌ی طناب پادر را نچیده بود و باعث شده بود پای شاه به طناب گیر کند و کشته شود.

البته این طوری‌ها هم نیست. ما فیلی هم کارمان را بلد بودیم. قانون نصب پادر پادشاهی همین است. هتماً باید سه گز طناب اضافه تعیش باشد و همین طوری الکی روی زمین ولو باشد. به هر حال من کسی‌ام که سلسله‌ی افشاریه را منقرض کردم و بعداً سلسله‌ی قاجاریه را تأسیس کردم.

دیگر در سندیکایتان چه آرم مومی دارید؟

مثلاً آن بنده‌فدا که همین طوری برای فندره، ولیعهد اتریش را ترور کرد و جنگ جهانی اول را راه انداخت. یا کسی که در پیچی زد پای تیمور لنگ را لنگ کرد. تازه یکی هم داریم که خودش می‌گوید هواشناس هیتلر بوده و به او گفته زمستان روسیه فیلی هم سرد نیست.

آقی نازی! پس این طوری ارتش آلمان به فنا رفت...

بالاخره فودتان می‌دانید که اشتباه جزئی از هواشناسی هست. باز هم آرم گمنام موم داریم. یک سرباز مودنایی داریم که سطل آب بوگنایی‌ها را برداشت تا برای پس‌گرفتن آن، دوازده سال بین این دو شهر جنگ بشود.

حالا پس گرفتند؟

نه بابا. سربازه هنوز هم سطل را پس ندراده و همه‌جا با خودش می‌برد.

عجب مردم سطل‌دوستی!

... اوها من در بروم نادرشاه پیدایم کرد. پانصد سال است که دارم توضیح می‌دهم این قانون نصب پادر است، قبول نمی‌کنند که نمی‌کنند...





۱. بعد که تمبش کردید و اولش که بالا می آید، نوشته «رشد برای رشد» چه جمله عمیق و مفهومی ای، نه؟ بعد لوگوی رشد می بزرگ و کوچک می شود که یعنی باید صبر کنید.



۲. بعد وارد همچنین صفحه های می شوید که با توجه به زمان ورود به برنامه، آخرین نسخه چاپ شده از مجله رشد را می آورد. از رشد کودک و نوآموز گنجینه بیشتر تا رشد جوان که شما باشید.

رسیده های بوهمن

زها فریبا

نظراتتان را برای ما پیامک کنید:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد؛ اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یک باره هر چه شما برای ما بفرستید می خواند، پاسخ می دهد و چاپ می کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که چرا بفرستید؟ این قدر راه ارتباطی داریم که نگو و نپرس؛ این از ایمیلمان: javan@roshdmag.ir، این از سامانه پیامکی مان: ۳۰۰۸۹۹۵۱۹ که این هم از کانالمان: [@Roshd](https://t.me/Roshd) که آنجا هم برایتان کلی مطلب به روز و دستاورد، نظرسنجی، مسابقه و... می گذاریم. با طرح پیشنهادها و حرفها و درددل هایتان، هم خودتان سبک می شوید و هم به ما کمک می کنید که بهتر شویم.



۳. با ضرب زدن روی مجله مربوطه، وارد چنین صفحه‌ای می‌شوید که در ستون اول، فهرست، در ستون دوم نظراتی که شما گذاشته‌اید یا قرار است بگذارید و در ستون سوم نام پدیدآورندگان این مجموعه که ما با ششم نشان داده می‌شود.



۴. در همان قسمت و در ستون آخر، با یگانگی داریم آن هم چه با یگانگی‌ای! تمام شماره‌های قبلی را می‌توانید ببینید. مثلا موقع توزیع یکی از شماره‌های مجله در مدرسه، شما رفته بودید از دفتر گچ بگیرد، آن شماره هم اینجا هست و می‌توانید دانلودش کنید. تا اینجا پیش را داشته باشید تا در شماره بعدی بقیه‌اش را هم بگیریم!

+ پیامک

سلام من خیلی ناراحتم که تبه ملی ایران نتوانست در برابر اسپانیا برده، ولی انصافا جاتانه بازی کردن باز یکتا. امیدوارم بتونیم برتقال



رو ببریم. حقیقتش را بخواهید، این پیامک چند ماه پیش برای ما فرستاده شده بود، اما چون هنوز دلمان از جام جهانی امسال خون است، این پیامک را الان چاپ کردیم، همعینی، چرا باختم؟ همعینی! تازه این پیامک، برای قبل از بازی با پرتغال بود. بازی پرتغال را هم مساوی کردیم، راستی، پرتغال با ق، آن پرتغالی است که می‌خوریم، کشور پرتغال را چون نمی‌توانیم بخوریم، باغ می‌نویسیم!



با سلام و خسته نباشید. از چاپ مجلات جوان ازتون ممنونم. نکات خوبی برای ما جوانان دارد. مچکره. سلام، ما نه تنها چاپ می‌شویم، بلکه اینترنتی هم منتشر می‌شویم و پیامک شما بهانه‌ای شد تا اپلیکیشن رشد را هم معرفی کنیم.

+ معرفی اپلیکیشن یا اپلیکیشن نورسیده.



آیا می‌دانستید که مجله رشد آن قدر به روز و امروزی است که اپلیکیشن موبایل هم دارد؟ نه جدی می‌دونستید؟ توقع نداشته باشید نه؟
برای همین، باید صفحه اینترنت را باز کنید و در منوی سرچ بنویسید: «دانلود اپلیکیشن مجله رشد» که سایت www.roshdmag.ir در نتایج سرچ‌ها می‌آید. وارد سایت می‌شوید و خلاصه خودتان که بهتر بلدید... می‌روید و دانلودش می‌کنید.



تقویم بهمن ماه ۱۳۹۷ زهرا صالحی زاده

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱۴ بهمن، روز فناوری هسته‌ای

از سال ۱۳۸۷ تا امروز، هر سال چهاردهم بهمن، از یکی از دستاوردهای فضایی کشورمان رونمایی می‌شود. ۱۴ بهمن ۱۳۸۷ زمان بهره‌برداری موفق از ماهواره امید بود که نام روز فناوری هسته‌ای را به تقویم ما آورد. پرتاب موفقیت آمیز راکت کاوشگر ۳ و رونمایی از ماهواره طلوع در سال ۱۳۸۸، قرارگرفتن ماهواره نوید در مدار در سال ۱۳۹۰ و پرتاب آفتاب، نخستین میمون ایرانی، با کاوشگر پیشگام به فضا در سال ۱۳۹۱ جزء دستاوردهای فضایی ما بود. در سال ۱۳۹۲ و در هفته جهانی فضا، دومین میمون فضانورد ایرانی با نام فرگام، به فضا پرتاب شد. و مراسم روز ملی فناوری فضایی دو هفته پس از پرتاب ماهواره فجر برگزار شد. باید ببینیم امسال دستاورد فضایی‌مان چه خواهد بود.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پیروزی انقلاب اسلامی

اول مهر ۵۷ امام خمینی (ره) را به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش از نجف تبعید کردند. امام می‌خواست به کویت برود. گفته بود اگر در کویت راهم دادند، چه بهتر و اگر نشد به سوریه می‌روم. اگر هم آنجا راهم ندادند، ولو با اجاره کشتی‌ای، در دریاهای آزاد به کارم ادامه می‌دهم... اما کار به آنجا نکشید. امام به توصیه پسرش به پاریس رفت و فعالیت‌هایش را آنجا از نو شروع کرد. با اینکه حکم اخراج امام از پاریس هم صادر شده بود، در نهایت برای اینکه مردم ایران بیش از پیش به حکومت فشار نیاورند، به توصیه مقامات ایرانی این حکم لغو شد. چهار ماه بعد، امام در تهران بود و در کنار مردم، پیروزی انقلاب را جشن می‌گرفت. انقلابی که امسال چهلمین سالروز خود را پشت سر گذاشت.

۲۰ بهمن، شهادت حضرت فاطمه (ع)

حضرت زهرا (ع) به روایتی ۴۵، ۷۵ یا ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر (ص) از دنیا رفتند. طبق روایات، بعد از شهادت ایشان، امام علی (ع) پیکرشان را به خاک سپرد و قبرشان را پنهان نگه داشت تا دشمنانشان از محل دفنشان مطلع نباشند. بعضی مورخین معتقدند فاطمه (ع) در منزلش دفن شده، بعضی از بقیع نام می‌برند و بعضی می‌گویند او در جایی میان مقبره و منبر پیامبر (ص) به خاک سپرده شده است. این راز قرن‌هاست که سر به مهر باقی مانده است.



۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲



■ **محمد مهدی بهمنی / سالهاست که نادرشاه افشار در قالی دست بافتی که از دیوار موزه فرش تهران آویزان است، در حال گوش دادن به عریض شخصی است که او را خطاب قرار داده است. به نظر می‌رسد تپتی که نادر بر آن نقشسته تخت طاووس است؛ هرچند که تخت طاووس سال‌ها پس از مرگ نادر و به سفارش فتحعلی‌شاه قاجار ساخته شده، این نکته برای هرمنند بافنده بختیاری آن‌قدرها مهم نبوده است. نادرشاه افشار در حمله به هندوستان آن‌قدر طلا و جواهر تمییش شد که حتی در دوره قاجار هم در ساخت وسایل، دوباره از جواهرات و عنایم آن نبرد تاریخی استفاده می‌شد.**

**جلوس نادرشاه
بر تخت فتحعلی‌شاه**



مسابقهٔ دنیای متفاوت

یک ویدیوی یک دقیقه‌ای بسازید و در آن یک وضعیت کاملاً متفاوت را نشان دهید. این ویدیو را در شبکه‌های اجتماعی برای ما بفرستید. (۰۹۰۳۳۶۷۷۹۹۹)
ما به خلاقانه‌ترین ویدیوها جایزه می‌دهیم.
مهلت ارسال: تا پایان فروردین ۱۳۹۸

رشد جوان در شبکه‌های اجتماعی



@iRoshd